



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# مبانی اعتقادی وهایپاتیات



علیرضا رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مبانی اعتقادی و هابیت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	مبانی اعتقادی وهابیت
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	مقدمه ناشر
۱۳	میزان در توحید و شرک
۱۳	اشاره
۱۴	فتاوی وهابیان در مصادیق شرک
۱۵	توحید، اساس دعوت انبیا
۱۵	مراحل توحید
۱۵	توضیح
۱۵	۱ - توحید در الوهیت
۱۵	۲ - توحید در خالقیت
۱۵	۳ - توحید در ربوبیت
۱۶	۴ - توحید در عبادت
۱۶	بررسی مفهوم عبادت
۱۷	ارکان عبادت
۱۷	اشاره
۱۸	الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است
۱۸	ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است
۱۸	اعمال به نیت است
۱۸	عقیده مشرکان
۱۹	تقسیم توحید نزد وهابیان
۲۰	شرک

۲۰	اقسام شرک
۲۰	اشاره
۲۰	۱ - شرک جلی
۲۱	۲ - شرک خفی
۲۱	توضیح
۲۱	شرک در الوهیت
۲۱	شرک در خالقیت
۲۱	شرک در ربوبیت
۲۱	شرک در عبادت و طاعت
۲۱	حکم شرک به خداوند
۲۱	اشاره
۲۲	۱ - شرک ، گناهی نابخشودنی
۲۲	۲ - شرک، ظلمی بزرگ است
۲۲	۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است
۲۲	۴ - مشرک در آتش است
۲۲	۵ - مشرک در گمراهی است
۲۲	۶ - مشرک بدون برهان است
۲۲	۷ - شرک موجب حبط عمل است
۲۳	۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان
۲۳	۹ - خبثت مشرک
۲۳	۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است
۲۳	۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا
۲۳	سرچشمه‌های شرک
۲۳	توضیح

- ۱ - پیروی از اوهام ..... ۲۳
- ۲ - حس گرای ..... ۲۴
- ۳ - منافع خیالی ..... ۲۴
- ۴ - تقلید کورکورانه ..... ۲۴
- ملاک‌های شرک نزد وهابیان ..... ۲۵
- اشاره ..... ۲۵
- ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند ..... ۲۵
- پاسخ ..... ۲۵
- ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک ..... ۲۶
- پاسخ ..... ۲۶
- ۳ - دعا نوعی عبادت است ..... ۲۶
- پاسخ ..... ۲۶
- ایمان و کفر ..... ۲۷
- اشاره ..... ۲۷
- ایمان در لغت و اصطلاح ..... ۲۷
- اموری که ایمان به آنها واجب است ..... ۲۸
- کفر در لغت و اصطلاح ..... ۲۸
- اقسام کفر ..... ۲۸
- تکفیر اهل قبله ..... ۲۹
- اجتناب از گزافه‌گویی در تکفیر ..... ۲۹
- تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات ..... ۳۰
- فرق بین اسلام و ایمان ..... ۳۰
- توضیح ..... ۳۰
- ۱ - اسلام در مقابل ایمان ..... ۳۰

- ۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی ..... ۳۰
- ۳ - تسلیم، و رای تصدیق قلبی ..... ۳۰
- غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر ..... ۳۱
- اشاره ..... ۳۱
- ۱ - توحید انحصاری ..... ۳۱
- ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام ..... ۳۱
- ۳ - تکفیر اشخاص ..... ۳۲
- ۴ - مقایسه بین افراد ..... ۳۲
- ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم ..... ۳۲
- ۶ - تکفیر شخصی ..... ۳۲
- ۷ - کفر تمام دیار ..... ۳۲
- ۸ - تکفیر امامیه ..... ۳۳
- ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می‌گوید ..... ۳۳
- ۱۰ - تکفیر اهل مکه ..... ۳۳
- ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق ..... ۳۳
- ۱۲ - تکفیر ابن عربی ..... ۳۳
- ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان ..... ۳۴
- ۱۴ - بت‌پرستی در نجد ..... ۳۴
- ۱۵ - تکفیر فخر رازی ..... ۳۴
- ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه ..... ۳۴
- ۱۷ - تکفیر متکلمین ..... ۳۴
- ۱۸ - دیدگاه محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر ..... ۳۴
- نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات» ..... ۳۵
- اشاره ..... ۳۵



۳۵	نقد اول
۳۵	پاسخ
۳۶	نقد دوم
۳۶	پاسخ
۳۷	نقد سوم
۳۷	پاسخ
۳۷	نقد چهارم
۳۷	پاسخ
۳۸	حیات برزخی
۳۸	توضیح
۳۹	فتوهای وهابیان
۳۹	ترکیب انسان از روح و جسم
۳۹	اشاره
۳۹	استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا
۴۰	وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی
۴۰	توضیح
۴۱	الف) آیات
۴۱	ب) روایات
۴۲	حیات انبیا در عالم برزخ
۴۳	کرامات اولیا در عالم برزخ
۴۳	حکم قرائت قرآن بر مردگان
۴۴	بهره‌مندی اموات
۴۴	اشاره
۴۴	۱ - آیات

۴۴	۲ - روایات
۴۵	بررسی اشکالات وهابیان
۴۵	اشکال اول
۴۵	پاسخ
۴۵	اشکال دوم
۴۵	پاسخ
۴۶	سنت و بدعت
۴۶	اشاره
۴۶	فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت
۴۹	تحجر وهابیان
۴۹	نمونه‌هایی از انحراف فکری
۵۰	ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق
۵۰	پاسخ اجمالی
۵۱	سنت در لغت و اصطلاح
۵۱	بدعت در لغت
۵۲	بدعت در اصطلاح
۵۲	تشویش در مفهوم بدعت
۵۳	حرمت بدعت
۵۳	ارکان بدعت
۵۴	نمونه‌هایی از عمومات قرآنی
۵۴	نمونه‌هایی از عمومات حدیثی
۵۵	شواهد تاریخی بر تطبیق
۵۵	شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی
۵۶	وسعت دایره حلال

- ۵۶ ..... بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت
- ۵۷ ..... اصل عملی اباحه در اشیا و افعال
- ۵۷ ..... نقد میزان بودن فعل سلف
- ۵۷ ..... اشاره
- ۵۷ ..... پاسخ
- ۵۸ ..... مصادیق واقعی بدعت
- ۵۹ ..... توضیح
- ۵۹ ..... الف) بدعت‌های خلیفه اول
- ۵۹ ..... ب) بدعت‌های خلیفه دوم
- ۵۹ ..... ج) بدعت‌های عثمان
- ۵۹ ..... عوامل پیدایش بدعت
- ۵۹ ..... اشاره
- ۵۹ ..... ۱ - مبالغه در تعبد انسان نسبت به خداوند
- ۶۰ ..... ۲ - متابعت از هوای نفس
- ۶۰ ..... ۳ - نبود روحیه تسلیم
- ۶۰ ..... توضیح
- ۶۰ ..... الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نصوص
- ۶۰ ..... ب) خط تسلیم و تعبد محض
- ۶۰ ..... حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام
- ۶۰ ..... اشاره
- ۶۰ ..... ۱ - آیه تطهیر
- ۶۱ ..... ۲ - حدیث ثقلین
- ۶۱ ..... غلو
- ۶۱ ..... توضیح

تعریف غلو	۶۱
پدیده غلو در جهان اسلام	۶۲
نشانه‌های غلو	۶۲
موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان	۶۲
مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان	۶۲
حدّ و میزان در غلو چیست؟	۶۳
اعتراف به حق	۶۳
عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو	۶۵
اعتقاد ما درباره اولیای الهی	۶۶
امور مشترک بین خالق و مخلوق	۶۷
اشاره	۶۷
۱ - شفاعت	۶۷
۲ - علم غیب	۶۷
۳ - هدایت	۶۷
۴ - رأفت و رحمت	۶۷
تعظیم اولیای الهی	۶۸
سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت	۶۸
پی نوشت ها	۶۸
۱ تا ۱۵۰	۶۸
۱۵۱ تا ۳۱۰	۷۰
۳۱۱ تا ۴۲۳	۷۱
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۷۲

## مبانی اعتقادی وهابیت

### مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: مبانی اعتقادی وهابیت/ مولف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری: ۱۸۲ص فروست: سلسله مباحث وهابیت. شابک: ۷۵۰۰ ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۸-۰۹؛ ۱۲۰۰۰ریال (چاپ دوم)؛ ۱۴۰۰۰ ریال چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۳۸-۰۷؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ پنجم) وضعیت فهرست نویسی: فایا یادداشت: چاپ دوم: بهار ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ چهارم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ پنجم ۱۳۸۹. یادداشت: عنوان روی جلد: مبانی اعتقادی وهابیان. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. عنوان روی جلد: مبانی اعتقادی وهابیان. موضوع: شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها موضوع: وهابیه -- عقاید شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: ۵/ BP۲۱۲/ م۵۷/ ۱۳۸۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷ شماره کتابشناسی ملی: م۸۵-۲۵۶۳۶

### مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عده‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می‌گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ‌سختی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است. تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای دام‌ظله هدایت گردید. از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله. مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

### میزان در توحید و شرک

#### اشاره

وهابیان با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین؛ از قبیل تبرک، استعانت از ارواح اولیای

الهی و... را شرک می‌دانند، و عاملان به آن را مشرک می‌خوانند، و به تبع آن، خون و اموالشان را حلال می‌شمردند. آنان تا آنجا پیش می‌روند که ذبیحه آنان را حرام می‌دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده‌اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته، بلکه مستحب و در راستای توحید می‌دانند. در اینجا به بررسی موضوع فوق می‌پردازیم:

### فتاوی وهابیان در مصادیق شرک

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی وهابیان در عصر خود می‌گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه‌ای از بقعه‌های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، اَمّت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این‌ها، با گفتن این جمله‌ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله را عبادت نموده است...» (۱) ۲ - همو در جای دیگر می‌گوید: «بی شک کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جن، پناه می‌برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجاتشان را بر آورده می‌کنند، این اعتقادات انواعی از «شرک اکبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ منقطع شده است - خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر - و ملائکه و جن نیز از ما غایب و به شئون خود مشغول‌اند.» (۲)

۳ - همو می‌گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرک انجام می‌گیرد، قابل توجه است؛ از جمله صدا زدن صاحبان قبر، استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال این‌ها، همه از انواع شرک اکبر است که اهل جاهلیت به آن عمل می‌کردند.» (۳) ۴ - وی در جای دیگر می‌گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرک اکبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولی یا ستاره یا بت یا غیر این‌ها...» (۴) ۵ - همو می‌گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی‌اند که به غیر خدا استغاثه می‌کنند و از او مدد می‌خواهند؛ زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت‌ها و جن و غیر این‌ها از انواع شرک به خداست...» (۵) ۶ - وی در جایی دیگر می‌گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست.» (۶) ۷ - او می‌گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت‌ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل: لات، عزی و مناتند...» (۷) گویا وهابیان تنها خود را اهل توحید خالص می‌دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند - مشرکانی‌اند که خون، ذریه و اموالشان احترام ندارد، و خانه‌هایشان نیز خانه جنگ و شرک است... عمر عبدالسلام نویسنده سنی مذهب می‌گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرمه برای ادای فریضه حج به سال ۱۳۹۵ (ه. ق) داشتم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صحنه بسیار عجیبی روبه‌رو شدم. دیدم که وهابیان با انواع اهانت‌ها با مسلمین برخورد می‌کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می‌سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایها المشرکون» از ضریح دور می‌ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجعه به تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان وهابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است...» (۸) وهابیان با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می‌بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمی را دنبال می‌کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آن‌ها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می‌کنند که استعمار، خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه‌ها و جنگ‌ها بین آنان است تا در این میان، دشمن سوء استفاده کرده، به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ وهابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده‌اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در جزیره العرب به امر مستقیم

وزارت مستعمرات انگلستان بوده است؛ زیرا بهترین مذهبی که می‌تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در جزیره‌ی العرب است. (۹)

## توحید، اساس دعوت انبیا

بی‌شک اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت‌پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (۱۰) «و هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند.» دعوت به توحید، اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحق الإسلام و حسابهم على الله»؛ (۱۱) «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد دهند، نماز برپا دارند و زکات بپردازند و هر گاه چنین کنند خون و اموالشان محفوظ است جز به حق اسلام و حسابشان با خداوند است.» مورد نزاع و بحث با وهابیان آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است؟ ما در این بحث اثبات خواهیم کرد، مصادیقی که وهابیان شرک می‌دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

## مراحل توحید

### توضیح

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می‌گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست. در کتاب‌های اعتقادی برای توحید مراحل ذکر شده است: ۱ - توحید در الوهیت ۲ - توحید در خالقیت ۳ - توحید در ربوبیت ۴ - توحید در عبادت

### ۱ - توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحق عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ (۱۲) «و خدای شما خدای یکتاست.» همچنین می‌فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ (۱۳) «بگو او خدای یگانه است.» و نیز می‌فرماید: «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ»؛ (۱۴) «و هرگز با او خدای دیگری نیست.» در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»؛ (۱۵) «هرگز با خداوند، خدای دیگری [شریک قرار ندهید].»

### ۲ - توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی‌دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (۱۶) «بگو خداوند خالق هر چیزی است.» همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرِزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»؛ (۱۷) «آیا خالق غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟»

### ۳ - توحید در ربوبیت

یعنی تنها تربیت‌کننده و مدبر شئون عالم و خلقت اشیاء و هدایت‌کننده آن‌ها به سوی اهدافشان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شئون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیت الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۸) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت‌کننده عالمیان است.» در جایی دیگر می‌فرماید: «قُلْ أَعْتَرَ اللَّهُ أَبْنَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (۱۹) «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم؛ در حالی که او پروردگار و تربیت‌کننده هر چیزی است.» این منافات ندارد که برخی افراد؛ امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب خداوند به دست گرفته باشند، همان‌گونه که خداوند درباره آنان می‌فرماید: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا».

#### ۴- توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است. خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است؛ از جمله: الف) «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ (۲۰) «و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.» ب) «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (۲۱) «ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.» ج) «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (۲۲) «و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.» با توجه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت بجاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم؛ زیرا عمده اختلاف مسلمانان با وهابیان در این نوع از توحید است.

#### بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب‌های لغت پی‌می‌بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلل» است. ابن منظور افریقی می‌گوید: «اصل عبودیت، خضوع و ذلت است.» (۲۳) فیروزآبادی می‌گوید: «عبادت یعنی: اطاعت.» (۲۴) راغب اصفهانی می‌گوید: «عبودیت یعنی: اظهار ذلت.» (۲۵) می‌دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ و گرنه لازم می‌آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و اصولی دارد که با بودن آن‌ها عبادت تحقق می‌یابد. مثلاً خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ (۲۶) «در آینده خدا بر می‌انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند.» لذا این ذلت را کسی به معنای عبادت نگرفته است. خداوند متعال از سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر خود خبر داده آنجا که می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ (۲۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و (به خاطر تکبر و نافرمانی) از کافران شد.» و اگر این عمل در حقیقت عبادت است پس چرا به آن امر شده است. درباره سجده بر حضرت آدم علیه السلام از ناحیه ملائکه توجیهاتی ذکر شده است: ۱ - این که این سجده در حقیقت برای خداوند به جهت خلقت موجودی همچون حضرت آدم است؛ یعنی نهایت تعظیم و کرنش در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی که چنین مخلوقی که عصاره خلقت است را خلق کرده است. ۲ - ممکن است که این سجده گرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده ولی به



معنای اصطلاحی آن که مختص به خداوند سبحان می‌باشد و آن نهایت خضوع با قراردادن پیشانی بر زمین با نیت الوهیت یا ربوبیت مسجودله است نیست، بلکه تنها به جهت تعظیم بر حضرت آدم و کوچکی در مقابل او بوده است و این عمل از آن جهت که با نیت شرک آلود همراه نبوده اشکالی نداشته است. ۳- برخی می‌گویند: سجده بر حضرت آدم در حقیقت سجده به سوی او بوده است؛ یعنی ملائکه مأمور شدند که حضرت را قبله خویش قرار دهند و به طرف او سجده نمایند؛ چنان که ما به طرف قبله نماز می‌گزاریم، ملائکه نیز مأموریت یافتند تا حضرت آدم علیه السلام را قبله گاه خویش قرار دهند. این توجیه از جهاتی دارای اشکال است: اولاً: خلاف ظاهر آیه است که می‌فرماید: «أَسْجُدُوا لِآدَمَ» و نفرموده اسجدوا الی آدم؛ یعنی سجده کنید برای آدم، نه این که سجده کنید به سوی آدم. ثانیاً: چون خداوند به ابلیس فرمود: چه چیز مانع سجده کردن تو گردید؟ ابلیس در پاسخ گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۲۸)؛ «من از آدم برترم؛ زیرا مرا از آتش خلق کردی ولی او را از گل آفریدی.» اگر سجده برای آدم به این باشد که او را قبله گاه خویش قرار دهد دیگر معنا نداشت تا او سجده نکند و دلیل بیاورد که من از او برترم؛ چون لازمه قبله قرار دادن آدم در حال سجده برای خدا این نیست که حضرت از شیطان برتر است تا جای اعتراض باشد. ۴- وهابی‌ها در توجیه این آیه و وجه سجده ملائکه بر حضرت آدم می‌گویند: این عمل به امر خداوند بوده و هر کاری که به امر خداوند انجام گیرد اشکالی نداشته و حرام و شرک نیست. این توجیه نیز همانند توجیه سابق خالی از اشکال نیست؛ زیرا اگر سجده بر حضرت آدم علیه السلام عبادت و پرستش غیر خداوند باشد، لازمه‌اش این است که غیر خداوند را پرستش و عبادت کردن از آن جهت که خداوند فرموده اشکالی نداشته و شرک نیست؛ در حالی که امر خدا، شرک را مبدل به عبادت نمی‌کند، و در اصول گفته شده که هیچگاه حکم، موضوع خود را تغییر نمی‌دهد. از باب نمونه: اهانت کردن و فحش دادن گرچه به امر شارع باشد، نمی‌توان آن را از موضوعش خارج کرد، در حالی که ما معتقد به حسن و قبح عقلی هستیم. وانگهی خداوند هرگز به فحشا امر نمی‌کند. و لذا در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ (۲۹) «خداوند هرگز به اعمال زشت امر نمی‌کند، آیا آنچه را شما از روی نادانی انجام می‌دهید به خدا نسبت می‌دهید.» همچنین از سجده نمودن فرزندان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مذمت نکرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»؛ (۳۰) «همه برای یوسف به سجده افتادند.» حال اگر این نوع تعظیم‌ها عبادت محسوب می‌شود، چگونه خداوند متعال به آن امر می‌کند؟ کاشف الغطاء در این باره می‌فرماید: «لاریب أنه لا يراد بالعبادة التي لا تكون إلا لله ومن أتى بها لغير الله فقد كفر، مطلق الخضوع والإنقياد، كما يظهر من كلام أهل اللغة، وإلا لزم كفر العبيد والأجراء وجميع الخدام للأمرآء، بل كفر الأنبياء في خضوعهم للآباء»؛ (۳۱) «شکی نیست در این که مقصود به عبادتی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و هر کس برای غیر خدا انجام دهد کافر می‌شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست چنان که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می‌آید؛ زیرا اگر چنین معنایی صحیح باشد باید تمام بنده‌ها که در برابر مولایشان خضوع می‌کنند و اجیرانی که در کار اجیر می‌شوند و مجبورند تا اطاعت آنان کنند و همچنین تمام خدمه سلاطین بلکه تمام انبیا به جهت خضوع نسبت به پدرانشان، کافر شوند.»

## ارکان عبادت

### اشاره

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و ارکان خاصی دارد که با بودن آنها، عبادت اصطلاحی تحقق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق می‌شود: ۱- انجام فعلی که گویای خضوع و تذلل باشد. ۲- عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص و داشته است؛ از قبیل:

## الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال درباره مشرکان می‌فرماید: «الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ (۳۲) «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند، به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند و با چه شقاوت و عذابی محسور می‌شوند.» در جای دیگر می‌فرماید: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛ (۳۳) «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزت دنیوی، خدایان باطل را برگرفتند.» از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

## ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال می‌فرماید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»؛ (۳۴) «ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست پرستید.» در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ (۳۵) «همانا پروردگار من و شما خداست، پرستید او را که همین است راه راست.» از این دسته آیات نیز استفاده می‌شود که یکی از مقومات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیت استقلالی غیر خداوند است، نه مطلق خضوع.

## اعمال به نیت است

نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است؛ زیرا از مجموع دلایل استفاده می‌شود که اعمال به نیت است، باید دید نیت فرد، از عملش چه چیزی است. تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آنجا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ \* إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»؛ (۳۶) «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می‌دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ، جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند، آن‌ها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.» خداوند به خضوع در برابر پدر و مادر امر می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ (۳۷) «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.» اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی‌نمود. با این توضیح به این نتیجه می‌رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است، اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمت مشرکان وارد شده نیز ندارد؛ زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و استغاثه و استعانت به نیت استقلال باشد. (۳۸)

## عقیده مشرکان

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می‌بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است. خداوند متعال در مذمت یهود می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۳۹) «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر

مریم را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می‌دهند.» از این آیه به طور وضوح استفاده می‌شود که علت مذمت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مستقل ربّ و مربّی خود می‌دانستند. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا»؛ (۴۰) «آن‌هایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.» یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است. در جای دیگر می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ (۴۱) «بگو آن‌هایی را که جز خدا، شما مؤثر می‌پنداشتید، هیچ یک به مقدار ذره‌ای هم در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.» ابن هشام نقل می‌کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحي» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این‌ها بت‌هایی‌اند که آنان را عبادت می‌کنیم و هر گاه از آن‌ها باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران و نصرت می‌دهند. عمرو بن لحي به آنان گفت: از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن‌ها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد. (۴۲) از این داستان استفاده می‌شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمت می‌شدند و آن‌ها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می‌دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می‌کنند، پرستش می‌کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا به خدا نزدیکند و خداوند به آنان قدرت داده و هر چه می‌کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجه نموده و حاجاتشان را از آنان می‌خواهند، یا خدا را به آنان قسم می‌دهند تا حاجاتشان را بر آورد. حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «التنديد لمن عدّد التوحيد» می‌گوید: «عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلل نسبت به کسی که خضوع شده، در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی‌گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلل و توسل کند نمی‌گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی‌شود، اگرچه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است؛ مثل لفظ صلاة که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، همچنین است عبادت...» (۴۳) همو در جای دیگر می‌گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع یا ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و غیر این‌هاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قایل به کفر سجده کننده بر بت است، به این علت می‌باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است...» (۴۴) آن‌گاه در نتیجه‌گیری از کلامش می‌گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل، عبادت محسوب نمی‌شود.» (۴۵) از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می‌شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن‌گاه به موسی و سپس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله استغاثه می‌کنند، و خداوند شفاعت آنان را می‌پذیرد و بین خلائق حکم می‌کند. (۴۶)

وهابیان توحید را بر سه نوع تقسیم نموده‌اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات. ابن عثیمین می‌گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند». (۴۷) این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: ۱- ربوبیت به معنای خالقیت نیست، بلکه همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرف در شؤون آن است. ۲- از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می‌آید که توحید در خالقیت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنها مشکل آنان توحید در ربوبیت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ»؛ (۴۸) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، همه می‌گویند: خدا». ۳- «اله» به معنای معبود نیست، لذا توحید در الوهیت به معنای توحید در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفظ جلاله «اللَّهُ» استفاده می‌شود و تنها فرقی در این است که اولی کلی و دومی مصداق آن کلی است. شاهد این مدعا آن است که در کلمه اخلاص «لا اله الا الله» اگر مقصود از «اله» معبود باشد جمله کذب محض می‌شود؛ زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می‌بینیم که مورد پرستش مردم واقع می‌شوند. ۴- در مورد معنای توحید صفاتی نیز اشکالاتی متوجه تقسیم آنان است که در بحث کیفیت صفات الهی به آن اشاره کرده‌ایم. خلاصه این که حقیقت توحید در صفات به معنای عینیت صفات با ذات است، نه نیابت ذات از صفات که معتزله قایل‌اند، و نه زیادت صفات بر ذات که اشاعره قایل‌اند و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند، یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

## شرک

«شرک» در لغت به معنای نصیب، و در اصطلاح قرآنی در مقابل حنفیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به استقامت است، لذا شرک در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانی است. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۴۹) «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان، منزّه بود.» همچنین می‌فرماید: «وَأَنْ أَقْمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۵۰) «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحید آور و هرگز لحظه‌ای هم با آیین مشرکان مباش.»

## اقسام شرک

### اشاره

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. نوع اول بر سه قسم است: ۱- شرک در الوهیت ۲- شرک در خالقیت ۳- شرک در ربوبیت شرک مربوط به عمل را شرک در عبادت و طاعت می‌نامند که بر دو قسم است:

### ۱- شرک جلی

که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می‌گیرد.

## ۲ - شرک خفی

### توضیح

که در علم اخلاق از آن بحث می‌شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است.

### شرک در الوهیت

یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمامی صفات جمال و کمال به طور استقلال است؛ قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ (۵۱) «به طور تحقیق کسانی که قایل‌اند خداوند همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»

### شرک در خالقیت

یعنی انسان به دو مبدأ مستقل برای عالم قایل شود؛ به طوری که خلق و تصرف در شؤونات عالم به دستشان است؛ همان‌گونه که مجوس قایل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرمین» می‌باشند.

### شرک در ربوبیت

آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال ربّ الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از این ارباب که قرآن از آن به عنوان ارباب متفرق نام می‌برد، به طور استقلال تفویض شده است؛ همان‌گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم علیه السلام به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ \* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لِي مِنْهُ شِرْكٌ»؛ (۵۲) «چون شب تاریک در آمد، ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من چیز نبود شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت‌تر و روشن‌تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.»

### شرک در عبادت و طاعت

به این معناست که انسان خضوع و تذللش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آن‌ها خضوع و تذلل و خشوع می‌کند.

### حکم شرک به خداوند

### اشاره

قرآن کریم برای مشرک و شرک، احکام سنگینی را ذکر کرده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱- شرک، گناهی نابخشودنی

از آیات قرآن استفاده می‌شود که شرک به خداوند گناهی نابخشودنی است: ۱- خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»؛ (۵۳) «خداوند [هرگز] شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بدانند] می‌بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

### ۲- شرک، ظلمی بزرگ است

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ (۵۴) «[به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت: پسر! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.»

### ۳- شرک موجب سقوط از مقامات عالی است

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ...»؛ (۵۵) «و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویا از آسمان سقوط کرده و پرندگان [در وسط هوا] او را می‌ربایند...».

### ۴- مشرک در آتش است

خداوند می‌فرماید: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ»؛ (۵۶) «هر کس شریکی را برای خداوند قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده، و جایگاه او دوزخ است.»

### ۵- مشرک در گمراهی است

و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا»؛ (۵۷) «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.»

### ۶- مشرک بدون برهان است

و می‌فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ»؛ (۵۸) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

### ۷- شرک موجب حبط عمل است

«وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۵۹) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تبه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»

## ۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»؛ (۶۰) «بگو ای پیامبر! آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.»

## ۹ - خبائت مشرک

و نیز خداوند سبحان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»؛ (۶۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند.»

## ۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است

و نیز می‌فرماید: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»؛ (۶۲) «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

## ۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ \* أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ»؛ (۶۳) «و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. [او گفت:] به طور حتم من شما را ترساننده آشکارم به این که جز الله [خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روزی دردناک می‌ترسم.» و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ»؛ (۶۴) «بگو: من مأمورم که الله را پرستم، و شریکی برای او قایل نشوم، به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت من به سوی اوست.» و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (۶۵) «بگو: تنها چیزی که به من وحی می‌شود این است که معبود شما خدای یگانه است. آیا [با این حال] تسلیم [حق می‌شوید] و بت‌ها را کنار می‌گذارید [؟]». و نیز فرمود: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ...»؛ (۶۶) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم [مشرک] خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و عداوت همیشگی آشکار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

## سرچشمه‌های شرک

### توضیح

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم که شرک، سرچشمه‌ها و منشأهایی دارد که در آیات به آن‌ها اشاره شده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

## ۱ - پیروی از اوام

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ»؛ (۶۷) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - مسلماً - هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.» و نیز فرمود: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...»؛

(۶۸) «این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزهایی جز اسم‌هایی [بی‌مسما] که شما و پدرانتان آن‌ها را [خدا] نامیده‌اند نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده...». و نیز فرمود: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»؛ (۶۹) «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست.» و نیز فرمود: «... وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ (۷۰) «... و آن‌ها که غیر از خدا را همتای او می خوانند [از منطق و دلیلی] پیروی نمی کنند. آن‌ها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آن‌ها فقط دروغ می بافند.» و نیز فرمود: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ (۷۱) «آیا آن‌ها معبودی جز خدا برگزیدند؟! بگو: دلیلتان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی است که پیش از من بودند. اما بیشتر آن‌ها حق را نمی دانند و به همین دلیل [از آن روی گردانند].» و نیز فرمود: «قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتْلِفَتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ (۷۲) «گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی، و بزرگی [و ریاست در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما [هرگز] به شما ایمان نمی آوریم.»

## ۲ - حس گرای

خداوند سبحان می فرماید: «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...»؛ (۷۳) «اهل کتاب از تو می خواهند کتابی از آسمان [یکجا] بر آن‌ها نازل کنی، [در حالی که این یک بهانه است آن‌ها از موسی، بزرگ‌تر از این را خواستند، و می گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن‌ها را فرا گرفت...». و نیز فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ (۷۴) «آیا [پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند [و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟! با این که چنین چیزی محال است!] و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.»

## ۳ - منافع خیالی

خداوند سبحان می فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هُوَ لَنَا شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ شَيْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۷۵) «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آن‌ها زیان می رساند و نه سودی می بخشد، و می گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟! منزّه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می دهند.» و نیز فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ»؛ (۷۶) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.» و نیز فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛ (۷۷) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند تا مایه عزتشان باشد. [چه پندار خامی!]».

## ۴ - تقلید کورکورانه

خداوند سبحان می فرماید: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ \* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرْفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»؛ (۷۸) «بلکه آن‌ها می گویند: ما نیکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز بر پیروی آنان هدایت یافته‌ایم. و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انداز کننده‌ای نفرستادیم مگر



این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و بر آثار آنان اقتدا می‌کنیم.» و نیز فرمود: «قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ \* قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ \* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ \* قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ (۷۹) گفتند: بت‌ها را می‌پرستیم و همه روز ملازم عبادت آن‌ها مییم. گفت: آیا هنگامی که آن‌ها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟! یا سود و زبانی به شما می‌رسانند؟! گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند.» و نیز فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (۸۰) «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آن‌ها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد؟!].» نیز فرمود: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ»؛ (۸۱) «و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، می‌گویند: او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستند باز دارد.»

## ملاک‌های شرک نزد وهابیان

### اشاره

وهابیان ملاک‌ها و مبنای خاصی برای شرک مطرح نموده‌اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک‌ها باشد شرک می‌نامند. ما نیز آن‌ها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

### ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن‌باز می‌گوید: «اگر کسی به پیامبر یا غیر از او از اولیا استغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می‌شنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را بر آورده می‌کند، این‌ها انواعی از شرک اکبر است...» (۸۲).

### پاسخ

اعتقاد به این نوع سلطه و قدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشد که تمام این امور به خداوند متعال مستند است، شرک نخواهد بود. حضرت یوسف علیه السلام پیراهن خود را به برادرانش می‌دهد تا به چشمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوَّةَ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا»؛ (۸۳) «اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده، بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَيْتَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»؛ (۸۴) «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند، دیده‌اش بینا شد.» قرآن در ظاهر رجوع بصر به یعقوب را، مستند به اراده یوسف علیه السلام می‌داند، ولی این فعل ناشی از اراده و قدرت و مشیت الهی است. همچنین خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر می‌کند عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آنجا که می‌فرماید: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»؛ (۸۵) «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.» خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان علیه السلام ثابت می‌نماید؛ آنجا که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ (۸۶) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می‌آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.» آیات در این زمینه

بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگرچه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده‌اش پدید نیامده است.

## ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می‌گوید: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست». (۸۷) ابن قیم جوزیه می‌گوید: «از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است...». (۸۸)

### پاسخ

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی داریم به این شبهه پاسخ می‌دهیم و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زندگانی داشته و از این عالم نیز باخبرند، بلکه زندگی شان از حیات دنیوی وسیع‌تر و علمشان به حقایق این عالم جامع‌تر است.

## ۳ - دعا نوعی عبادت است

محمد بن عبدالوهاب در استدلال بر عدم جواز توجه به غیر خداوند و شرک بودن استغاثه و استعانت از غیر خدا، می‌گوید: «عبادت مخصوص خداوند متعال است و کسی در آن حقی ندارد و دعا نوعی از عبادت است که کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است، لذا تقاضا از غیر خدا، انحراف از عبادت خدا و شریک قرار دادن غیر او در عبادت با خداوند است». (۸۹)

### پاسخ

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می‌پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشکل شرک را دارد. دیگر این که توجه به غیر خدا دارد و از او حاجت طلب می‌کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ (۹۰) خواستن و توجه، همراه با اعتقاد استقلالی در تأثیر، شرک است، نه مطلق خواستن و توجه کردن؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریمش به صراحت سخن از واسطه به میان آورده و مردم را به طلب کردن و واسطه قرار دادن دعوت کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»؛ (۹۱) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و با وسیله به درگاه خدا رو کنید...». با این گفته‌ها، جواب «محمد بن عبدالوهاب» در این بخش نیز داده خواهد شد؛ آنجا که استدلال به «الدعاء مع العبادة» کرده است؛ زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا از دعوت به معنای نداست و هر ندایی دعا نیست؛ همان‌گونه که هر دعایی عبادت نیست. همچنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه - همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ‌گونه ربطی به توجه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد؛ زیرا با اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعاء مع العبادة» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می‌باشد». حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به

صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد. و قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «الدعاء هو العبادة» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعو است». (۹۲)

## ایمان و کفر

### اشاره

اصطلاح کفر و کافر از واژگان پرکاربرد و هابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می‌کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می‌دانند. این عمل باعث اختلاف و تشنّت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه‌یابی کنیم.

### ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می‌گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضد خوف است. (۹۳) از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می‌شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضد کفر، و دیگری تصدیق، ضد تکذیب. (۹۴) و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است. این معنا مؤید مرجئه - که قایل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحوّل کرده و حکم به احترام جان و مالش می‌دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. اما آنچه که انسان را از جهنم نجات می‌دهد تصدیق توأم با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است: ۱ - خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ (۹۵) «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به‌جای آورده‌اند.» و می‌دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می‌آید. ۲ - هم چنین می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛ (۹۶) «و هر کس که عمل صالح انجام دهد؛ در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می‌شود. ۳ - و نیز خداوند متعال می‌فرماید: «وَأِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ (۹۷) «و اگر دو طایفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند، شما مؤمنان در میان آنان، صلح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید، تا به فرمان خدا باز آید.» مشاهده می‌نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت کار و ظالم اطلاق کرده است. ۴ - و در آیه دیگری می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (۹۸) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است. ۵ - از برخی آیات نیز استفاده می‌شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ (۹۹) «آنان کسانی هستند که خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته است.» در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ (۱۰۰) «و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.» ۶ - بخاری به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می‌سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد. عمر بن خطاب گفت: «هیچ زمانی

به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتیم. انتظار می‌کشیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا صدا زند. رسول خدا علی بن ابی طالب را خواست، آن گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجه نکن تا این که خداوند به دست تو فتح و پیروزی حاصل کند. علی مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خدا! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود». (۱۰۱) ۷ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می‌رساند». (۱۰۲)

### اموری که ایمان به آنها واجب است

همان گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال بینیم که متعلق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟ تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل: ۱ - وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و هم‌تایی ندارد. ۲ - توحید در خالقیت و این که برای عالم خالقی به جز او نیست. ۳ - توحید در ربوبیت و تدبیر و این که برای عالم مدبری بالاستقلال، جز او نیست. ۴ - توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست. ۵ - نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله. ۶ - معاد و روز جزا.

### کفر در لغت و اصطلاح

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. و کشاورز را نیز کافر می‌گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می‌سازد. خداوند متعال می‌فرماید: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»؛ (۱۰۳) «در مثل مانند بارانی است که رویش آن، برزگر را به تعجب وامی‌دارد.» و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و روز قیامت. قاضی ایجی می‌گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است». (۱۰۴) ابن میثم بحرانی می‌گوید: «کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است». (۱۰۵) فاضل مقداد نیز می‌گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله است». (۱۰۶) سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن خبر داده اشاره کرده، می‌فرماید: «کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود، با توجه به این که ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود». (۱۰۷)

### اقسام کفر

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده‌اند: ۱ - کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود. ۲ - کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»؛ (۱۰۸) «با آن که پیش نفس خود به یقین می‌دانستند - باز از کبر و نخوت و ستمگری - انکار آن کردند». ۳ - کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدین نشود. ۴ - کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق. (۱۰۹)

## تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته به اموری اشاره نمودیم که ایمان به آنها واجب است و با عدم ایمان به آنها، انسان داخل کفر می‌شود. با این بحث به خوبی روشن می‌شود که صحیح نیست فرقه‌ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی‌کنند. این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک‌ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن - مع الاسف - مشاهده می‌شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، تعدادی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می‌افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می‌دهند. جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می‌خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید: ۱ - قاضی سبکی می‌گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می‌شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است.» (۱۱۰) ۲ - قاضی ایجی می‌گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی‌توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود...» (۱۱۱) ۳ - تفتازانی می‌گوید: «مخالف حق، از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد.» (۱۱۲) ۴ - ابن عابدین می‌گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می‌شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست.» (۱۱۳)

## اجتناب از گزاره‌گویی در تکفیر

بسیاری از مردم در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند و موجب می‌شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی‌راهه رفته‌اند و لذا بی‌جهت افرادی را متهم به کفر می‌نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوتشان به جز اندکی از مسلمین، کسی بر اسلام باقی نمی‌ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می‌باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می‌دهند ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (۱۱۴) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.» می‌دانیم که این طریق و روش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک‌تر است. لذا اگر کسی مسلمانی را که نماز می‌خواند و فرایض دینی را به جای می‌آورد و از محارم الهی اجتناب می‌کند، به اموری که نزد او بر حق است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شرک نماید؛ زیرا از قدیم الأيام آرای علما و مردم مختلف بوده و هنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی‌پذیرفتند، لذا نمی‌توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد من بر حق است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد. علامه امام سید احمد مشهور الحداد می‌گوید: «وقد انعقد الإجماع على منع تكفير أحد من أهل القبلة إلا بما فيه نفي الصانع القادر جلّ و علا أو شرك جلي لا يحتمل التأويل أو إنكار النبوة أو إنكار ما علم من الدين بالضرورة أو إنكار متواتر أو مجمع عليه ضرورة من الدين»؛ (۱۱۵) «به طور حتم اجماع منعقد شده بر این که هیچ یک از اهل قبله را نمی‌توان تکفیر کرد مگر در عقیده‌ای که منجر به نفي خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.» در غیر این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إذا قال الرجل

لأخيه یا کافر فقد بآء بها أحدهما»؛ (۱۱۶) «هرگاه شخصی به برادر دینی‌اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.» یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ و گرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

### تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات؛ از تکفیر مسلمانی که اقرار به شهادتین نموده، نهی فراوان شده؛ خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرایض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌نماییم: ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید. ۲- و نیز فرمود: «اهل ملت خود را تکفیر نکنید، اگرچه گناه کبیره انجام می‌دهند». ۳- هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعاً کافر باشد اشکالی ندارد، و الا خودش کافر می‌شود. ۴- همچنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لاله الا الله را تکفیر نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند، خودش به کفر نزدیک‌تر است». (۱۱۷)

### فرق بین اسلام و ایمان

#### توضیح

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است؛ زیرا به سلامت منتهی می‌شود. یا از تسلیم است؛ چون نسبت به دستورهای الهی تسلیم است. (۱۱۸) اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات، همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۱۱۹) «بگو ای رسول! من مأمورم اول کسی باشم که تسلیم حکم خداست و [خداوند به من دستور داده که از مشرکان نباشم].» و نیز می‌فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۱۲۰) «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.» و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ (۱۲۱) «و هر کس ایمان را به کفر مبدل سازد بی‌شک راه راست را گم کرده است.» و نیز می‌فرماید: «هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ»؛ (۱۲۲) «آنان در آن روز به کفر نزدیک‌ترند تا به ایمان.» این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:

#### ۱- اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال در برخی از موارد اسلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصدیق قلبی نباشد، آنجا که می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»؛ (۱۲۳) «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیآورده‌اید، و لکن بگویید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

#### ۲- تسلیم زبانی و تصدیق قلبی

در برخی از موارد نیز اسلام بر مرتبه اول از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آنجا که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ»؛ (۱۲۴) «کسانی که به نشانه‌های ما ایمان آورده و تسلیم بودند.»

#### ۳- تسلیم، و رای تصدیق قلبی

گاهی نیز اسلام بر مرتبه دیگر از ایمان اطلاق می‌شود و آن این که ورای تصدیق قلبی، تسلیم قلبی نسبت به دستوره‌های خداوند داشته باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (۱۲۵) «نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان، تنها تو را حاکم کنند و آن‌گاه به هر حکمی که کنی هیچ‌گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۲۶) «آن‌گاه پروردگارش به او فرمود: [ای ابراهیم!] سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

## غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر

### اشاره

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدعا تنها به رساله‌های محمد بن عبدالوهاب (مجدد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می‌کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود. کسی که به کتب و رساله‌های شیخ مراجعه می‌کند، به جز رساله‌اش به اهل قصیم پی می‌برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب‌ها و رساله‌ها غالباً در کتاب «الدرر السنیة» از عبدالرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه‌هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می‌کنیم:

### ۱ - توحید انحصاری

محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «... وأنا فی ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام، قبل هذا الخیر الذی من الله به، وكذلك مشایخی ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أن أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتري ولبس على الناس ومدح نفسه بما ليس فيه»؛ (۱۲۷) «... من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی‌دانستم و نیز دین اسلام را نمی‌فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.» از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می‌شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

### ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «... و لم یميزوا بين دين محمدصلى الله عليه وآله ودين عمرو بن لحي الذي وضعه للعرب، بل دين عمرو عندهم دين صحيح»؛ (۱۲۸) «آنان بین دین محمدصلى الله عليه وآله و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده‌اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.» و امّا این که عمرو بن لحي کیست، به قصه‌ای که ابن هشام نقل می‌کند گوش فرا دهید. او می‌گوید: «اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحي بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند.

از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت‌هایی است که آن‌ها را عبادت می‌کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می‌کنند. عمرو بن لحنی به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن‌ها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. (۱۲۹) عبارت محمد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحنی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

### ۳ - تکفیر اشخاص

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلد ابن تیمیه به حساب می‌آمده است می‌گوید: «نذکر لک انک انت و اباک مصرحون بالكفر والشرك والنفاق!!! انت و ابوک مجتهدان فی عداوة هذا الدین لیلاً ونهاراً!!!... انک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الاسلام!!!... وهذا کتابکم فیہ کفرکم!!!»؛ (۱۳۰) «من به تو تذکر می‌دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده‌اید!!!... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!!!... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می‌باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده‌ای!!!... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می‌کند!!!».

### ۴ - مقایسه بین افراد

او می‌گوید: «فأمّا ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق فسبأه للتوحید!!!... وابن فیروز هو أقربهم إلى الإسلام»؛ (۱۳۱) «امّا ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند!!!... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک‌تر است.» این در حالی است که خود محمد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است. و در جایی دیگر درباره او می‌گوید: «کافر کفراً أكبر مخرج من الملة»؛ (۱۳۲) «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.» حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می‌باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می‌داند.

### ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. (۱۳۳)

### ۶ - تکفیر شخصی

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه‌ای فرستاد و در آن چنین نوشت: «... طحت علی ابن غنم و غیره و تبرأت من مله ابراهیم و أشهدتهم علی نفسک باتباع المشرکین...»؛ (۱۳۴) «تو ابن غنم و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی...».

### ۷ - کفر تمام دیار



اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می‌آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۱۳۵)

#### ۸ - تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می‌گوید: «ومن شكَّ فی كفرهم فهو كافر»؛ (۱۳۶) «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است.» محمد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت گذار معرفی کرده اما آنان را کافر ندانسته است، ولی محمد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می‌داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می‌پندارد.

#### ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می‌گوید

محمد بن عبدالوهاب هر کس که صحابه را ناسزا بگوید، تکفیر می‌نماید. (۱۳۷) با آن که حضرت علی علیه السلام هرگز در سخنانش خوارج را کافر ننماید؛ ولی آنان حضرت را تکفیر کرده و سب می‌نمودند. و نیز ابوبکر از ایندای کسی که او را سب می‌کرد، نهی نمود. وانگهی چگونه شما سب صحابی را منشأ کفر می‌دانید؛ در حالی که شکی نیست که معاویه سب حضرت علی علیه السلام می‌کرد و مردم را نیز بر این امر تحریص می‌نمود، ولی در عین حال شما از او دفاع می‌کنید.

#### ۱۰ - تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می‌گوید: «إِنَّ دِينَهم هو الَّذِي بعث رسول الله بالإنذار عنه»؛ (۱۳۸) «همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خداصلی الله علیه وآله - همان دینی است که رسول خداصلی الله علیه وآله مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.»

#### ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق

محمد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله: الف) اهالی «بدو» وی می‌گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند. (۱۳۹) ب) اهالی «وشم» او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. (۱۴۰) ج) اهالی «سدیر» او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. (۱۴۱) د) اهالی «أحساء» او می‌گوید: «إِنَّ الأحساء فی زمانه یعبدون الأصنام»؛ (۱۴۲) «همانا احساء در زمان خودش بت‌ها را می‌پرستند.» ه) قبیله «عنزّه» او درباره اهالی این قبیله می‌گوید: «إِنَّهم لا یؤمنون بالبعث»؛ (۱۴۳) «آنان به قیامت ایمان نمی‌آورند.» و) قبیله «ظفیر» او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۱۴۴) ز) قبیله «عینه و درعیه» او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. (۱۴۵)

#### ۱۲ - تکفیر ابن عربی

محمد بن عبدالوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می‌گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می‌گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است. (۱۴۶)

### ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان

محمد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آنها، تکفیر کرده است. (۱۴۷) او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده‌اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند. (۱۴۸)

### ۱۴ - بت‌پرستی در نجد

وی مدعی است که در هر منطقه‌ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می‌پرستند. (۱۴۹)

### ۱۵ - تکفیر فخر رازی

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می‌گوید: «إن الرازی هذا أَلْف کتاباً یحسن فیهِ عبادة الکواکب»؛ (۱۵۰) «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.» این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعت‌ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمد بن عبد الوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

### ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه

محمد بن عبد الوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می‌نویسد: «اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ سپس می‌گوید: «فَسِرُّهَا رَسُولَ اللَّهِ وَالْأَتْمِيَّةَ مِنْ بَعْدِهِ بِهَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ (الفقه) وَهُوَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ شُرَكَاءَ وَاتَّخَذَهُمْ أَرْبَاباً لَا أَعْلَمُ بَيْنَ الْمَفْسَرِينَ خِلَافاً فِي ذَلِكَ...»؛ (۱۵۱) «این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را ارباب غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی‌دانم...».

### ۱۷ - تکفیر متکلمین

محمد بن عبد الوهاب، ادعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. (۱۵۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می‌شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده‌اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می‌برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آن که به کفر یکی از آنها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه‌های کلامی، خطا و لغزش‌هایی دیده شده، ولی نمی‌توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

### ۱۸ - دیدگاه محمد بن عبد الوهاب نسبت به مسلمانان معاصر

محمد بن عبد الوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می‌گوید: «و کثیر من أهل الزمان لا یعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل و یغوث و یعوق و نسرأ و اللات و العزى و مناة!! فإن جاد فهمه عرف أن المقامات المعبودة اليوم من البشر و الشجر و الحجر و نحوها مثل شمسان و إدريس و أبوحديدة و نحوهم منها»؛ (۱۵۳) «و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و

عزّی و منات را نمی‌شناسند. اگر فهم درستی داشتند می‌فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو این‌ها از خورشید و ماه و ادریس و ابوحدیده و نحو این‌ها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.» وی می‌گوید: «شرك كفّار قریش دون شرك كثير من الناس اليوم»؛ (۱۵۴) «درجه شرك كفّار قریش، بسیار پایین‌تر از شرك مردم امروز است.» او همچنین می‌گوید: «فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الذين قاتلهم النبي صلى الله عليه وآله»؛ (۱۵۵) «هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می‌فهمی که كفر و شرك افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر صلی الله علیه وآله با آنان به قتال پرداخت.» او در جایی دیگر می‌گوید: «لأنكفّر إلّا من بلغته دعوتنا للحقّ ووضحت له المحجّة وقامت عليه الحجّة وأصرّ مستكبراً معانداً، كغالب ما قاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك ويمتنعون من فعل الواجبات ويتظاهرون بأفعال الكبائر والمحرمات...»؛ (۱۵۶) «ما تكفير نمی‌کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسیده و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم. این افراد بر شرك ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می‌نمایند...». مقصود ایشان از شرك ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی این‌ها شرك به حساب می‌آیند.

### نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»

#### اشاره

از جمله کتاب‌های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجه خاصّ مدارس و حوزه‌های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمّد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان‌هایی را برای كفر و غلوّ در دین و شرك ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به كفر و شرك نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

#### نقد اول

محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید: «إعلم رحمك الله أنّ التوحيد هو إفراد الله بالعبادة وهو دين الرسل الذين أرسلهم الله إلى عباده فأولهم نوح عليه السلام، أرسله الله إلى قومه لَمَّا غلوا في الصالحين وداً وسواعاً ويغوث ويعوق ونسراً...»؛ (۱۵۷) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می‌باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند...».

#### پاسخ

اولاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحل است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می‌آید که شرك از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است. ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرك دعوت کند؛ زیرا قوم او بت

می‌پرستیدند، نه این‌که درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند. ثالثاً: به چه دلیل تبرک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آن‌ها همانند پرستش بت به حساب می‌آید. مگر نه این است که اعمال به نیات است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست. برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

## نقد دوم

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «وآخر الرسل محمد صلی الله علیه وآله وهو الّذی کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله إلی قوم یتعبّدون ویحجّون ویصدّقون ویذکرون الله ولكنهم یجعلون بعض المخلوقین وسائط بینهم و بین الله - یقولون: نرید منهم التّقرّب إلی الله - ونرید شفاعتهم عنده؛ مثل الملائکة وعیسی و مریم و أناس غیرهم من الصالحین»؛ (۱۵۸) «و آخرین پیامبر محمد صلی الله علیه وآله است. او کسی است که صورت‌های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می‌کرده و حج به جای می‌آوردند و صدقه می‌دادند و ذکر خدای می‌گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزوجل قرار می‌دادند و می‌گفتند: ما از آن‌ها قصد تقرب به سوی خدای عزوجل را داریم، و از آن‌ها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از این‌ها از صالحان.»

## پاسخ

اولاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می‌گوید: کفار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند...!! سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آن‌ها کسانی بودند که هر گاه گفته می‌شد: بگوئید: «لا اله الا الله» استکبار می‌کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلی به پیامبری ایمان نداشتند. بت‌ها را عبادت می‌کرده و به یکدیگر ظلم می‌نمودند و همدیگر را می‌کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می‌دادند، آیا مطابق حرف محمد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت توجّه به وسائط و استغاثه به آن‌ها بود؟ ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می‌کند، با اعتقاد به این‌که آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی‌دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت‌ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آن‌ها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلال‌ی به آن‌ها نگریسته و آنان را مستقل در تدبیر می‌دانستند. و گرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمت می‌کند، از این جهت بوده که آنان بت‌های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آن‌ها عبادت می‌کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می‌فرماید: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»؛ (۱۵۹) «... [دلیلشان این بود که این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این‌که ما را به خدا نزدیک کنند...». و انگهی آنان در این مقام با دید استقلال‌ی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حق بت‌ها قایل بودند. به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود. ثالثاً: اعتقاد مسیحیان در مورد حضرت عیسی و مریم علیهما السلام را نمی‌توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخی و قرآن کریم، آنان قایل به تجسّد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند. لذا خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (۱۶۰) «و آن‌گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!...». و نیز می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ

قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ (۱۶۱) «آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست...».

### نقد سوم

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «بعث الله تعالى محمداً صلى الله عليه وآله يجدد لهم دينهم - دين إبراهيم - ويخبرهم أن هذا التقرب والإعتقاد محض حق الله - تعالى - لا يصلح منه شيء لغيره ولا لملك مقرب ولا نبي مرسل فضلاً عن غيرهما»؛ (۱۶۲) «پس خداوند متعال محمداً صلى الله عليه وآله را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او صلاحیت ندارد؛ نه برای فرشته مقرب و نه نپی مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.»

### پاسخ

مسلمانان با تبرک و توسل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرب به غیر خدا نمی‌جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسل به افراد صالح سعی می‌کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می‌فرماید: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (۱۶۳) «و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید.» و نیز می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»؛ (۱۶۴) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف علیه السلام را نقل می‌کند و اشاره به پشیمانی آن‌ها می‌کند می‌فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده و گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»؛ (۱۶۵) «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.» اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت‌پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

### نقد چهارم

او هم چنین می‌گوید: «... وإلّا فهو لاء المشركون - یعنی كفّار قریش - يشهدون إنّ الله هو الخالق وحده، لا شريك له، وأنّه لا يرزق إلّا هو، ولا يحيى إلّا هو ولا يميت إلّا هو، ولا يدبر الأمر إلّا هو، وأنّ جميع السموات ومن فيهنّ والأرضين السبع ومن فيها كلّهم عبده وتحت تصرّفه وقهره...»؛ (۱۶۶) «... و گرنه آن مشرکان؛ یعنی كفّار قریش گواهی می‌دادند که خداوند تنها خالق است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی‌رسان او است و نیز کسی جز او نمی‌میراند و زنده نمی‌کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان‌ها و هر کس که در آن‌ها است و زمین‌های هفت گانه و هر آن کس که در آن‌ها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.»

### پاسخ

اولاً: معلوم نیست که مشرکان در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله توحید در خالقیت را قبول داشته‌اند. و اگر خداوند سبحان درباره

آنان می‌فرماید: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ (۱۶۷) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ همه می‌گویند: خدا.» ظاهر آیه این است که در باطن و فطرت به آن اعتقاد دارند. ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می‌شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت‌ها و وسائط دیگر به‌طور مستقل، مالک تصرف در این عالم می‌باشند، بدون این که تصرفشان؛ اعم از رزق و نصرت و... تحت اراده و مشیت الهی باشد. خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا»؛ (۱۶۸) «آن‌هایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.» از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آن‌ها را عبادت می‌کردند. و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ (۱۶۹) «بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می‌پندارید بخوانید! [آن‌ها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که آن‌ها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.» حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «إِنَّ الْعِبَادَةَ شَرْعاً مَعْنَاهَا الْإِتْيَانُ بِأَقْصَى الْخُضُوعِ قَلْباً وَقَلْباً، فَهِيَ إِذْنُ نَوْعَانِ قَلْبِيَّةٍ وَقَلْبِيَّةٍ، فَالْقَلْبِيَّةُ: هِيَ إِعْتِقَادُ الرِّبَوِيَّةِ أَوْ خَصِيصَةُ مِنْ خَصَائِصِهَا كَالِاسْتِقْلَالِ بِالنَّفْعِ أَوْ الضَّرْرِ وَنَفُوذِ الْمَشِيئَةِ لِمَنْ اعْتَقَدَ فِيهِ ذَلِكَ. وَالْقَلْبِيَّةُ: هِيَ الْإِتْيَانُ بِأَنْوَاعِ الْخُضُوعِ الظَّاهِرِيَّةِ مِنْ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَغَيْرِهَا مَعَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ الْقَلْبِيِّ، فَإِنْ أَتَى بَوَاحِدٍ مِنْهَا بَدُونَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْخُضُوعِ عِبَادَةً شَرْعاً وَلَوْ كَانَ سَجُوداً...»؛ (۱۷۰) «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد...». حسن بن فرحان مالکی می‌گوید: «إِنَّ هَذَا الْإِعْتِرَافَ الَّتِي إِعْتَرَفَ بِهَا الْمُشْرِكُونَ قَدْ أَجَابَ عَنْهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ، وَذَكَرُوا أَنَّ الْمُشْرِكِينَ إِتْمَا إِعْتَرَفُوا بِهَا مِنْ بَابِ الْإِفْحَامِ وَالْإِنْقِطَاعِ، وَلَيْسَ مِنْ بَابِ الْإِقْتِنَاعِ، وَلَوْ كَانُوا صَادِقِينَ فِي إِعْتِرَافِهِمْ لِأَنْوَاعِ بِلُؤَامِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ. فَلِذَلِكَ يَأْمُرُ اللَّهُ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَذْكُرَهُمْ بِلُؤَامِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) (قل أفلا تذكرون) فَكَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُؤَبِّخُهُمْ بِأَنْهُمْ كَاذِبُونَ وَأَنْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقاً وَرَازِقاً...»؛ (۱۷۱) «این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده‌اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده‌اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه‌رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعترافشان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می‌شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می‌کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان گونه که در قول خداوند «افلا تتقون» و «افلا تذكرون» آمده است. پس گویا خداوند عزوجل آنان را توبیخ می‌کند که در ادعایشان دروغ می‌گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.»

## حیات برزخی

### توضیح

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است. این مسأله منشأ اختلاف در مسائل دیگر؛ از قبیل: استعانت از ارواح اولیای الهی، و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان و... شده است. عموم مسلمین قایل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالمی مابین عالم دنیا و آخرت به نام برزخند، بر خلاف وهابیان که به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند؛ از همین رو استعانت از آنان، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه از مظاهر بارز شرک می‌دانند. در حقیقت توجه به اولیای الهی را به مانند توجه به سنگ، بی‌اثر و خاصیت می‌دانند؛ زیرا معتقدند که اولیا بعد

از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرفی نیز نمی‌توانند داشته باشند. اکنون به بررسی این مساله زیربنایی می‌پردازیم.

## فتوهای و هابیان

۱ - بن‌باز می‌گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است...» (۱۷۲) همو می‌گوید: «کثیری از اهل سنت قایل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می‌دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن‌ها منقطع گردیده است.» (۱۷۳) وی در جای دیگر می‌گوید: «... و امّا این که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بیند کسی را که بر او سلام می‌کند، این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهی بر آن موجود نیست، همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می‌شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می‌گردد.» (۱۷۴) ۲ - ناصرالدین البانی محدّث وهابی در مقدمه کتاب «الآیات البینات فی عدم سماع الأموات» می‌گوید: «... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق‌های جاهلیت زندگی می‌کنند، اهمیت بحث در مباحثی؛ از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیا و صالحین و غیر این‌ها، به توهم این که آنان صدایشان را می‌شنوند... روشن می‌شود.» (۱۷۵)

## ترکیب انسان از روح و جسم

### اشاره

متکلمان انسان را مرکب از دو حقیقت می‌دانند: روح و جسم. و بر آن دلایلی اقامه کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - هر انسانی افعال خود را به یک حقیقتی به اسم «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: من انجام دادم، من زدم و...، این من کیست؟ آیا این حقیقت غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می‌شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: قلب من، شکم من، قدم من و... این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟ ۲ - هر یک از انسان‌ها این حس را دارد که شخصیتش در تغییرات روزگار ثابت بوده و در آن تغییر و تحوّل وجود ندارد، با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، آیا آن شخصیت، همان روح و نفس او نیست؟ ۳ - گاهی انسان ممکن است نسبت به هر چیزی حتی اعضای بدن خودش غافل باشد؛ امّا از یک چیز که همان خودیت اوست، غافل نمی‌شود. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ فخر رازی می‌گوید: «گاهی من عالم و آگاه به خودم هستم؛ در حالی که از همه اجزایم غافل و این خودیت، همان نفس و روح است.» (۱۷۶) قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ (۱۷۷) «ای نفس قدسی مطمئن! به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنودی و او راضی از توست، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت خاص من داخل شو.» همچنین می‌فرماید: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ»؛ (۱۷۸) «پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو رسد. و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و می‌نگرید.»

## استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا

از آیات قرآن به طور وضوح استفاده می‌شود که مرگ انسان، پایان حیاتش نیست؛ بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می‌شود که گسترده‌تر از عالم مادی است: ۱ - خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ

مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (۱۷۹) «خداست که وقت مرگ، ارواح خلق را می‌گیرد و آن را که هنوز وقت مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب قبض می‌کند. سپس آن را که حکم به مرگش کرده جاننش را نگاه می‌دارد و آن را که حکم به مرگ نکرده به بدنش می‌فرستد تا وقت معین، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای اندیشمندان است.» ۲ - همچنین می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ...»؛ (۱۸۰) «مپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند...». از آیات دیگر استفاده می‌شود که این حیات برزخی، اختصاصی به شهدا ندارد، بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع دستورات خداوند هستند نیز می‌شود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا»؛ (۱۸۱) «و هر کسی که خدا و رسول را اطاعت کنند، ایشان البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.» اگر شهدا نزد خدا زنده‌اند و روزی می‌خورند، پس هر کس مطیع خدا و رسول باشد - و به دلیل آن که رسول نیز تابع دستورات رسالت خویش است، شامل خود حضرت نیز می‌شود - او نیز با شهداست، اگر شهدا نزد خدا زنده‌اند، پس اینان نیز زنده‌اند و حیات برزخی دارند. اگر کسی - همانند بن‌باز - بگوید: اینان زنده‌اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال هستند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند. در جواب می‌گوییم: خداوند درباره خود چنین می‌گوید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ (۱۸۲) «و او با شماست هر جا که هستید.» و می‌فرماید: «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ (۱۸۳) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.» و می‌فرماید: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ (۱۸۴) «و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.» حال اگر خداوند همه جا و با همه کس هست، پس شهدا نیز زنده‌اند و نزد خداوند روزی داده می‌شوند. و اولیای الهی که مطیع خدا و رسولند نیز این گونه‌اند. علم غیب دارند، همان گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛ (۱۸۵) «خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه‌های نهانی دل‌های مردم آگاه است.» در روایات اسلامی به این موضوع مهم اشاره شده است؛ از جمله بعد از آن که کشته‌های مشرکان را در چاه بدر انداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای چاه آمد و مشرکان را این گونه خطاب کرد: «هر آینه شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید، او را از منزلش بیرون ساخته و از خود طرد نمودید، سپس بر ضد او اجتماع نموده و با او محاربه کردید، من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.» شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه شما با سربازی که از تن جدا شده است، سخن می‌گویید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند! تو از آنان شنواتر نیستی...» (۱۸۶) انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «بنده هنگامی که در قبرش گذارده می‌شود و اصحابش او را ترک می‌کنند، صدای کفش آن‌ها را می‌شنود...» (۱۸۷) متقی هندی به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «هر کس وصیت نکند، به او اذن صحبت با مردگان داده نمی‌شود. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان سخن می‌گویند؟ فرمود: آری، به زیارت می‌آیند.» (۱۸۸)

## وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی

### توضیح

از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که بین حیات برزخی انسان در عالم برزخ با حیات مادی و انسان‌های زنده ارتباط برقرار است؛ به این معنا: هنگامی که انسان‌ها در عالم مادی آنان را صدا می‌زنند می‌شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می‌کنند، به اذن خداوند متعال جواب می‌دهند. اینک به برخی از آیات و روایات در این مورد اشاره می‌کنیم:



## الف) آیات

۱ - خداوند متعال در خصوص قوم صالح می‌فرماید: «فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْرَبُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ \* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»؛ (۱۸۹) «پس زلزله‌ای بر آنان آغاز گردید تا آن‌که همه در خانه‌هایشان از پای در آمدند. چون علائم عذاب رسید صالح از ایمان قوم ناامید شد و از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم! من از خدای خود ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم و لکن شما ناصحان را دوست نمی‌دارید.» ۲ - درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت و گو بیان شده است. (۱۹۰) ۳ - در قرآن آمده است: «وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ؟»؛ (۱۹۱) «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان، خدای دیگری را هم معبود مردم قرار دادیم؟» ۴ - همچنین در آیات متعددی سلام بر انبیای گذشته کرده و می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»، «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» و «سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ»، از این آیات استفاده می‌شود که بین این عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است؛ بدین شکل که گفته‌ها، سؤال‌ها، و درودها را می‌شنوند، و جواب نیز می‌دهند. شیخ محمود شلتوت می‌گوید: «آنچه از آثار دینی استفاده می‌شود این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می‌شود و او؛ در حالی که دارای ادراک است باقی می‌ماند؛ کسی که بر او درود می‌فرستد می‌شنود، زائرین قبرش را می‌شناسد و لذت نعمت‌ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می‌کند.» (۱۹۲) شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام در فتاوی خود می‌گوید: «ظاهر این است که میت، زائر خود را می‌شناسد؛ زیرا ما امر شده‌ایم به سلام بر او، و شارع امر نمی‌کند به خطاب کسی که نمی‌شنود...» (۱۹۳)

## ب) روایات

۱ - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش که او را در دنیا می‌شناخته عبور کند و از او سؤال کند، خداوند روحش را برمی‌انگیزد تا جواب او را بدهد.» (۱۹۴) ۲ - در روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که فرموده‌اند: مردگان صدای کفش تشیع کنندگان را می‌شنوند. (۱۹۵) ۳ - ابن قیم جوزیه در کتاب «الروح» می‌گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می‌آیند می‌شناسد و از آمدنشان مسرور می‌شود.» (۱۹۶) ۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می‌گیرد، و جواب سلامش را می‌دهد، تا هنگامی که برخیزد و برود.» (۱۹۷) ۵ - همچنین از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می‌دهد.» (۱۹۸) ۶ - بیهقی از سعید بن مسیب نقل می‌کند: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود بر ما می‌گویید یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می‌گوید: صدایی شنیدیم که در جواب می‌گوید: «وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته یا امیرالمؤمنین» خبر ده ما را از آنچه اتفاق افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: اما زنان شما به همسری دیگران در آمدند، اموال شما تقسیم شد، و اولاد شما نیز در زمره ایتم در آمدند. ساختمان‌هایی که بنا کردید دشمنانان در آن‌ها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، شما چه خبرهایی دارید؟ سعید می‌گوید: مرده‌ای به صدا درآمد و گفت: هر آینه کفن‌ها پاره شد، موها ریخت، پوست‌ها از بدن جدا شد، حدقه‌ها بر صورت‌ها ریخت و از بینی‌ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه را به جا گذاردیم، خسارت دیدیم...» (۱۹۹) ابن قیم جوزیه در بحثی در این باره که آیا مردگان زیارت افراد زنده را درک می‌کنند؟ می‌گوید: «همین که کسی به زیارت میت می‌آید، می‌گویند: «زائر» این خود دلیل بر این است که مرده، زائر را می‌شناسد؛ زیرا اگر او را نشناسد به زیارت کننده، زائر گفته نمی‌شود.» (۲۰۰) ۷ - بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: «هر گاه مرده

داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می‌شنود». (۲۰۱) ۸ - ابوهیریه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه به قبرستان می‌رفت، با اهل قبور این چنین سخن می‌گفت: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، أسأل الله لنا ولكم العافیة». (۲۰۲) ۹ - ابن عباس می‌گوید: «یکی از اصحاب بر سر قبری خیمه زد؛ در حالی که نمی‌دانست آنجا قبر مرده‌ای است، ناگهان صدای قرائت سوره ملک به گوش او رسید، تا وقتی که سوره را ختم کرد. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من بر قبری خیمه زدم؛ در حالی که نمی‌دانستم قبر است، ناگهان صدای سوره ملک را از آنجا شنیدم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این سوره مانع از عذاب و نجات دهنده انسان از عذاب قبر است». (۲۰۳)

### حیات انبیا در عالم برزخ

در مورد حیات انبیا، در کتاب‌های حدیثی اهل سنت، روایاتی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «انبیا در قبرهایشان زنده‌اند و نماز می‌گزارند». این حدیث را حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» (۲۰۴) و علامه مناوی در «فیض القدیر» (۲۰۵) نقل کرده، و البانی (۲۰۶) نیز آن را تصحیح نموده است. ۲ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علم من بعد از مرگم، همانند علم من در حال حیاتم است». (۲۰۷) ۳ - امام علی علیه السلام فرمود: «عربی بیابانی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم استغفار کن. از داخل قبر سه بار صدا آمد: خداوند تو را آمرزید!». (۲۰۸) ۴ - دارمی در «سنن» خود به سندش از سعید بن عبدالعزیز نقل می‌کند که او وقت نماز را به سبب همه‌ای که از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنید، می‌شناخت. (۲۰۹) ۵ - همو از سعید بن مسیب نقل می‌کند که در ایام حرّه، صدای اذان را در وقت‌های نماز از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدم؛ در حالی که مسجد از جمعیت خالی بود. (۲۱۰) ۶ - حافظ هیشمی به سند صحیح از ابوهیریه نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به کسی که جان ابوالقاسم به دست اوست! عیسی بن مریم به عنوان امام عمل‌کننده به قسط و حکم عادل فرود می‌آید؛ و صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، اصلاح ذات‌البین می‌کند، کینه و عداوت را از بین می‌برد و مال عرضه می‌کند، ولی کسی قبول نمی‌کند. و اگر بر قبر من عبور کند و بگوید: ای محمد! من او را جواب گویم». (۲۱۱) ۷ - حافظ هیشمی به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حیاتی خیر لکم تحدثون و یحدث لکم، و وفاتی خیر لکم تعرض اعمالکم علیّ فما رأیت من خیر حمدت الله و ما رأیت من شرّ استغفرت الله لکم» (۲۱۲)؛ «حیات من برای شما بهتر است، حدیث می‌گویید و حدیث می‌شنوید. و وفات من برای شما بهتر است؛ زیرا اعمالتان بر من عرضه می‌شود و هر چه از اعمال خیر بینم خدا را بر آن شکر می‌گویم، و آنچه از اعمال شر بینم برای شما استغفار می‌نمایم». حافظ عراقی در کتاب الجنائز از کتاب «طرح التثریب» نقل می‌کند که: «سند آن خوب است». (۲۱۳) و حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» می‌گوید: «این حدیث را بزار نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است». (۲۱۴) و نیز مناوی در «فیض القدیر» و شهاب خفاجی در «شرح الشفا» تصریح به صحت این حدیث کرده‌اند. (۲۱۵) تمام روایاتی که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی آورده شده، شاهد صدقی بر حیات برزخی است. (۲۱۶) ۸ - یوسف بن علی زبانی، از زنی هاشمی که در مجاورت مدینه منوره ساکن بود، چنین نقل می‌کند: برخی از خادمان، او را اذیت می‌کردند. آن زن به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه آورد. زن می‌گوید: از داخل روضه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من الگوی تو در صبرم و باید صبر کنی. بعد از چند روز مشکل برطرف شد و آن خدمه‌ها که مرا اذیت می‌کردند، از دنیا رفتند. (۲۱۷) ۹ - بیهقی در کتاب «دلایل النبوة» می‌گوید: «در حدیث صحیح از سلیمان تیمی و ثابت بنانی از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اتیت علی موسی لیلۃ أسری بی عند الکثیر الأحمر و هو قائم یصلی فی قبره»؛ (۲۱۸) «در شب معراج بر موسی کنار کثیر احمر وارد شدم در حالی که او ایستاده و در قبرش مشغول نماز بود». ۱۰ - ابوهیریه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«...ولئن قام علی قبری فقال یا محمد لأجینّه»؛ (۲۱۹) «...و اگر بر قبر من بایستد و بگوید: ای محمد! جواب او را به طور حتم خواهم داد.»

### کرامات اولیا در عالم برزخ

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود و اسماء بنت عمیس در کنارش قرار داشت، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلام کسی را داد؛ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسماء! این جعفر بود با جبرئیل و میکائیل که از کنار ما عبور کرده و بر ما درود فرستادند...» (۲۲۰) قاضی سبکی می‌گوید: «تصرف اولیا در زمان زندگی و مرگشان، همانا به اذن و اراده و مشیت الهی است، خداوند متعال آنان را مشرف به این کرامت کرده و به دست و زبان آنان جاری ساخته است.» (۲۲۱)

### حکم قرائت قرآن بر مردگان

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «از جماعتی از سلف نقل شده که آنان وصیت می‌کردند هنگام دفن، کنار قبرشان قرآن بخوانند.» (۲۲۲) روایت شده که عبدالله بن عمر وصیت کرد که کنار قبرش سوره بقره بخوانند. احمد بن حنبل در ابتدا منکر این مطلب بود، ولی از انکار خود برگشت. خلال در کتاب «القرائه عند القبور» به سند خود از علاء بن لجاج نقل کرده که پدرم وصیت کرد: هنگامی که مردم مرا در قبر گذاردند، بگو: «بسم الله و علی سنه رسول لله» آن گاه بر روی من خاک بریز و بر بالای سرم سوره بقره بخوان؛ زیرا شنیدم که عبدالله بن عمر چنین می‌گفت. (۲۲۳) حسن بن صباح زعفرانی می‌گوید: از شافعی درباره قرائت قرآن کنار قبر مرده سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد. (۲۲۴) خلال از شعبی نقل می‌کند: هر گاه یکی از انصار از دنیا می‌رفت بر قبر او رفت و آمد می‌کردند و قرآن می‌خواندند. (۲۲۵) حسن بن جروی نقل می‌کند: بر قبر خواهرم گذر کردم و در آنجا سوره تبارک را خواندم. شخصی نزد من آمد و گفت: خواهرت را در عالم رؤیا دیدم که گفت: خدا برادرم را جزای خیر دهد، من به آنچه او قرائت کرد نفع بردم. (۲۲۶) شخصی هر روز جمعه بر سر قبر مادرش سوره یاسین می‌خواند. یک روز بعد از قرائت یاسین ثوابش را به اهل قبور هدیه کرد. شخصی نزد او آمد و گفت: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری، آن شخص خطاب به او کرد و گفت: من دختری داشتم که از دنیا رفته است، او را در خواب دیدم که بر بالای قبرش با خوشی نشسته بود و می‌گفت: ما به برکت سوره یاسینی که فلان شخص بر اهل قبور خواند، نجات یافتیم. (۲۲۷) نسایی به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... (۲۲۸) مفضل بن موق می‌گوید: من مکرر به زیارت قبر پدرم می‌آمدم، روزی به دلیل کاری که داشتم موفق نشدم که به زیارت قبرش بروم. شب همان روز او را در عالم رؤیا دیدم که می‌گفت: ای فرزندم! چرا به زیارت من نیامدی؟ به او عرض کردم: هر گاه به زیارت تو می‌آیم می‌دانی؟ پدر گفت: آری، به خدا سوگند، از هنگامی که از خانه حرکت می‌کنی تا بر قبرم می‌نشینی دائماً تو را نظاره می‌کنم تا برگردی. (۲۲۹) به سند صحیح از مجاهد نقل شده که فرمود: «بشارت صلاح فرزند را در قبر به انسان می‌دهند.» (۲۳۰) ابن قیم جوزیه می‌گوید: «شاهد این مطلب آن است که از روزگاران قدیم تا کنون مردم بر مردگانشان در قبر تلقین می‌خوانند، و اگر مردگان صدای آنان را نمی‌شنیدند و از آن نفع نمی‌بردند، این تلقین عبث بوده و بر آن فایده‌ای مترتب نمی‌شد.» (۲۳۱) از احمد بن حنبل در این باره سؤال شد: او این عمل را تحسین کرده و به آن دستور داد. (۲۳۲) سیوطی در کتاب «شفاء الصدور» می‌گوید: «در این که آیا ثواب قرائت قرآن به مرده می‌رسد یا خیر اختلاف است. جمهور سلف و سه نفر از ائمه فقه قایل‌اند به این که ثواب قرائت قرآن به مرده می‌رسد، بر خلاف امام شافعی که با این مسئله مخالفت کرده است؛ به دلیل این که قرآن می‌فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى . ولی دیگران در جواب این استدلال می‌گویند: اولاً: آیه منسوخ است

به آیه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ»؛ (۲۳۳) زیرا فرزندان به تبع پدران وارد بهشت می‌شوند. ثانیاً: آیه مخصوص قوم ابراهیم و قوم موسی علیهما السلام است. ثالثاً: مراد از انسان در آیه کافر است، اما مؤمن آنچه کوشش کرده و آنچه برایش فرستاده می‌شود، به او می‌رسد. رابعاً: مقصود آیه این است: به عدالت نیست برای انسان مگر آنچه سعی و کوشش کرده، ولی ممکن است خداوند متعال از باب تفضل از راه‌های دیگر به مرده عنایت کند. خامساً: لام در «للانسان» به معنای «علی است»، که شامل ضرر می‌شود نه نفع. (۲۳۴)

## بهره‌مندی اموات

### اشاره

از آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که ثواب هدیه استغفار و قرائت قرآن، به مردگان می‌رسد.

### ۱ - آیات

خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛ (۲۳۵) «فرشتگان که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند که ای پروردگار! علم و رحمت بی‌منتهایت همه اهل عالم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خود گناه آنان که توبه کرده، راه رضای تو پیموده‌اند را ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار.» همچنین می‌فرماید: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...»؛ (۲۳۶) «نزدیک است که آسمان‌ها از فراز شکافته شود و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین آمرزش طلبند.» در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...»؛ (۲۳۷) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند، دائم در دعا به درگاه خدا عرض می‌کنند: پروردگار! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش.»

### ۲ - روایات

همچنین از روایات استفاده می‌شود که میت از اعمال خیری که زندگان برایش می‌فرستند بهره‌مند می‌شود. بخاری و مسلم از عایشه نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و بر عهده‌اش روزه باشد، و لیش از طرف او روزه بگیرد.» (۲۳۸) از ابن عباس نقل شده است که گفت: شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از دنیا رفته و برعهده‌اش یک ماه روزه است، آیا می‌توانم از طرف او قضایش را به جای آورم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ زیرا دین خدا سزاوارتر است که قضا شود.» (۲۳۹) در روایتی دیگر آمده که دیگری سؤال کرد: مادرم حج انجام نداده و از دنیا رفته است، آیا می‌توانم از طرف او حج انجام دهم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری، از طرف او حج انجام ده. (۲۴۰) عطاء بن رباح نقل می‌کند که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! آیا می‌توانم از طرف مادرم - که از دنیا رفته است - بنده آزاد کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. سپس سؤال کرد: آیا از این عتق نفع می‌برد؟ فرمود: آری. سعد بن عباد به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: مادرم نذری به عهده داشته و از دنیا رفته است، آیا می‌توانم آن نذر را ادا کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. عرض کردم: آیا از آن نفع می‌برد؟ فرمود: آری. ابوهریره نقل

می‌کند که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و اموالی به جای گذارده، ولی وصیت نکرده است، اگر از طرف او صدقه دهم کفاره گناهانش می‌شود؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... (۲۴۱)

## بررسی اشکالات وهابیان

### اشکال اول

همان‌گونه که در فتوهای وهابیان ملاحظه شد، آنان بر مدعای خود به این حدیث تمسک می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش منقطع می‌گردد، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن نفع برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند». تمسک به این حدیث؛ یعنی اعتقاد به این که اموات ارتباطشان با این عالم قطع می‌شود، برکتی به آن‌ها از دنیا نمی‌رسد و آنان تصرفی در این عالم انجام نمی‌دهند.

### پاسخ

حدیث دلالت دارد بر این که عمل انسان با مرگش قطع می‌شود، مگر در سه مورد؛ نه این که از هیچ چیز غیر از این سه مورد نفع نمی‌برد. به بیانی دیگر: حدیث ناظر به اعمالی است که پایداری آن به خود انسان در حال حیات بستگی دارد. که این گونه اعمال با مرگ منقطع می‌گردد، مگر در صورتی که برای آن وجود استمراری باشد، همانند موارد سه گانه‌ای که در روایت استثنا شده است و این منافاتی ندارد با اعمالی که قوام آن‌ها به انسان نیست تا بعد از وفاتش از دیگری به او نفع برسد ولو از غیر این سه مورد باشد. (۲۴۲)

### اشکال دوم

از ظاهر برخی آیات استفاده می‌شود که اموات چیزی نمی‌شنوند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (۲۴۳) «پس تو ای رسول ما این مردم دل مرده را نتوانی با سخن حق بشنوانی، و دعوت خود را به گوش این کران که عمداً روی گردانند برسانی.» در آیه‌ای دیگر آمده است: «وَمَا يَسْمَعُونَ الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۲۴۴) «و ابداً زندگان با مردگان مساوی نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد و تو آن کس را که در گورستان است شنوا نتوانی کرد.»

### پاسخ

اولاً: ممکن است که آیه ناظر به اجساد باشد که در قبرهاست؛ زیرا آن‌ها تبدیل به خاک می‌شوند و چیزی درک نمی‌کنند. ثانیاً: مراد از نفی سماع، نفی انتفاع است که از آن به کنایه تعبیر به نفی سماع شده است؛ یعنی این مشرکان آیات تو را می‌شنوند، ولی از آن‌ها نفع نمی‌برند، همان‌گونه که اهل قبور کلام شما را می‌شنوند، ولی از آن نفع نمی‌برند؛ زیرا وقتش گذشته است. ابن قیم جوزیه در تفسیر آیه «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» می‌گوید: «آیه دلالت دارد بر کفاری که قلبش مرده است، به نحوی که نمی‌توانی حقایق را به او برسانی تا از آن بهره‌مند شود، همان‌گونه که نمی‌توانی به کسانی که در قبرند چیزی بشنوانی به طوری که نفع برند. هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» می‌گوید: «مراد از آیه نفی

اهلیت سماع است؛ به این معنی که قلب‌های مشرکان از آنجا که مرده است، تو نمی‌توانی حقایق را به آنان برسانی، همان‌گونه که در اموات نیز چنین است». (۲۴۵) حسن بن علی سقاف شافعی نیز در شرح آیه: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» می‌گوید: «آیه دلیل بر آن است که کافرانی که بر باطل اصرار دارند، از موعظه تو نفع نمی‌برند، همانند امواتی که در قبرند و از موعظه تو سودی نمی‌برند. آن‌گاه از «تفسیر صابونی» نقل می‌کند که مقصود از آیه این است: «همان‌گونه که اموات کفار از هدایت و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بی بهره‌اند؛ مشرکان نیز که اهل شقاوتند از هدایت تو سودی نمی‌برند». (۲۴۶) هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ» می‌گوید: ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو نمی‌توانی حق را به کسانی که قلبشان بر باطل مهر خورده، برسانی، در صورتی که خود آن‌ها از حق اعراض کرده‌اند. (۲۴۷)

## سنت و بدعت

### اشاره

یکی از کلمات پرکاربرد نزد وهابیان، واژه بدعت است. با مراجعه به فتاوی وهابیان پی می‌بریم که بسیاری از اعمالی که در بین مسلمانان سنت است، نزد آنان به عنوان بدعت مطرح می‌شود؛ این نیست مگر به جهت تحجر و تنگ نظری آنان در دین و فهم شریعت، یا این که در پشت قضیه اغراض سیاسی خاصی وجود دارد. با آن که می‌دانیم دین و شریعت اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شریعت سهل و آسان معرفی شده است.

### فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت

با مراجعه به کتاب‌های فتوایی مفتیان وهابی پی به مصادیقی از بدعت می‌بریم که تعجب انسان را برمی‌انگیزاند. قبل از هر چیزی به برخی از این مصادیق اشاره می‌کنیم و قضاوت را به خوانندگان محترم وا می‌گذاریم. ۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «توسل به جاه فلان یا به برکت فلان یا به حق فلان شخص بدعت است ولی شرک نیست. پس اگر شخصی بگوید: بار خدایا! به جاه انبیا یا به جاه فلان ولی یا به فلان بندهات یا به حق فلان یا به برکت فلان از تو می‌خواهم، این نوع درخواست جایز نیست، و آن از جمله بدعت‌ها و از وسایل شرک است؛ زیرا این نوع درخواست نه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و نه از صحابه؛ لذا بدعت است...». (۲۴۸) ۲ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می‌نویسند: «بناء بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم کسانی است که در آن قبرها دفن شده‌اند، و آن عمل راهی به سوی شرک است. پس بر ولی امر مسلمین یا نایب اوست که امر کند تا آنچه بر روی قبور ساخته شده خراب کرده و قبور را نیز با زمین یکسان سازند، تا این بدعت را ابطال کرده و راه به شرک نیز بسته شود...». (۲۴۹) ۳ - صالح بن فوزان می‌گوید: «سجده کردن بر تربتی که به نام تربت ولی است اگر مقصود از آن، تبرک به این تربت و تقرب به ولی است، این شرک اکبر است، و اگر مقصود، تقرب به خدا است همراه با اعتقاد به فضیلت این تربت، و این که در سجد بر آن فضیلتی است؛ همانند فضیلتی که خداوند در سرزمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصى قرار داده، این بدعت در دین است...». (۲۵۰) ۴ - شورای دائمی فتوای وهابیان می‌نویسند: «بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست؛ بلکه این عمل بدعت به حساب می‌آید». ۵ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده‌اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن‌هایی که برتری داده شده‌اند...». (۲۵۱) ۶ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «برپایی مراسم برای کسانی

از انبیا و صالحان که از دار دنیا رحلت کرده‌اند جایز نیست، و نیز زنده داشتن یاد آنان در مولودی‌ها و برداشتن عَلم‌ها و قرار دادن چراغ‌ها و شمع‌ها بر روی قبر آنان و ساختن قُبّه‌ها و مساجد بر روی ضریح‌های آنان یا پوشاندن روی آن‌ها یا مثل این اعمال، جایز نیست؛ زیرا تمام آنچه که ذکر شد از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده و از وسایل شرک است؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه وآله و انبیا و صالحان گذشته این کارها را انجام ندادند، و نیز صحابه با پیامبر صلی الله علیه وآله و هیچ یک از ائمه مسلمین در آن سه قرنی که پیامبر صلی الله علیه وآله گواهی داده که بهترین قرن‌ها بعد از او است، نسبت به هیچ یک از اولیا و صالحان انجام ندادند...» ۷ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «ذکر صلوات و سلام بر پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از اذان، و همچنین جهر به صلوات بعد از اذان همراه با اذان از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است.» (۲۵۲) عبدالعزیز بن باز نیز در مجموعه فتاوی‌اش همین فتوا را صادر کرده است. (۲۵۳) ۸ - شیخ ابن عثیمین می‌گوید: «همانا در برپایی مراسم عید میلاد برای طفل، تشبّه به دشمنان خداست؛ زیرا این عادت از عادات مسلمانان به حساب نمی‌آید، بلکه از دیگران به ارث رسیده است...» (۲۵۴) او هم چنین می‌گوید: «و اما اعیاد میلاد برای شخص یا اولادش یا مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیر مشروع است، و این کارها به بدعت نزدیک‌تر است تا مباح بودن.» (۲۵۵) ۹ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «همانا در روشن کردن چراغ در مساجد یا آویزان کردن لامپ‌های برقی بر بالا- یا اطراف آن‌ها یا بالای مناره‌ها یا آویزان کردن پرچم و علم و گذاشتن دسته گل بر مناره‌ها، در اعیاد و مناسبات به عنوان تزیین و بزرگداشت آن اعیاد و مناسبت‌ها، تشبیه به کفار است همان‌طور که آنان نسبت به معابد و کنیسه‌های خود انجام می‌دهند، و حال آن‌که پیامبر صلی الله علیه وآله از تشبّه به کفار در اعیاد و عباداتشان نهی کرده است.» (۲۵۶) ۱۰ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «همانا ذبح گاو یا گوسفند، هنگام به اتمام رسیدن ساختمان مساجد، اصل و اساسی بر آن نیست، و اعتقاد به آن خطای محض است و سزاوار است کسی را که معتقد به این امور است یا این که این کارها را انجام می‌دهد، انکار کنیم؛ زیرا این امور بدعت در دین به حساب می‌آید، و هر بدعتی ضلالت است.» (۲۵۷) ۱۱ - شیخ صالح بن فوزان می‌گوید: «از جمله بدعت‌هایی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله انجام می‌گیرد، زیاد تردد کردن بر قبر آن حضرت است، به این نحو که هر بار که وارد مسجد می‌شود، برود و سلام بر حضرت کند. و نیز نشستن در کنار قبر حضرت نیز بدعت است... و نیز از جمله بدعت‌ها، گریه کردن در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله یا قبری غیر از او است، به گمان این که دعا کردن نزد آن قبور مستجاب است... و نیز از جمله منکراتی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله انجام می‌گیرد، بلند کردن صدا و درخواست حوایج از آن حضرت است. که این عمل شرک اکبر است. پس واجب است که مردم را از این کار برحذر داشت.» (۲۵۸) ۱۲ - ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک به پارچه کعبه و دست کشیدن بر روی آن از بدعت‌ها است؛ زیرا چنین عملی از پیامبر صلی الله علیه وآله نرسیده است.» (۲۵۹) ۱۳ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «... توجه مردم به این مساجد و دست کشیدن آنان به دیوارهای آن و تبرک جستن به آن بدعت بوده و نوعی از انواع شرک به حساب می‌آید، و نیز تشبیه به رفتار کفار در جاهلیت اولی نسبت به بت‌هایشان است...» (۲۶۰) ۱۴ - ابن عثیمین می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت دوری از چشم زدن یا حفظ کردن خود از خطر، حکمش این است که این کار بدعت است؛ زیرا صحابه چنین کاری را انجام نمی‌دادند.» (۲۶۱) ۱۶ - ابن عثیمین می‌گوید: «و اما اجتماع در کنار مرده و خواندن قرآن و توزیع خرما و گوشت، همگی از بدعت‌هایی است که سزاوار است بر انسان که آن‌ها را رها کند؛ زیرا چه بسا همراه این امور نوحه‌سرایی و گریه و حزن می‌شود و از مرده چنان یاد می‌شود که به خاطر آن، مصیبت قلوب مردم زایل نمی‌گردد. من این افراد را که چنین کارهایی را انجام می‌دهند، نصیحت می‌کنم که به سوی خداوند عزوجل توبه کنند...» (۲۶۲) ۱۷ - ابن عثیمین می‌گوید: «اجتماع کنار قبر و قرائت قرآن از امور منکری است که در عهد سلف صالح معروف نبوده است.» (۲۶۳) ۱۸ - او هم چنین می‌گوید: «و اما اجتماع مردم در یک خانه برای تعزیت، از بدعت‌ها به حساب می‌آید، اگر به ضمیمه این کار طعام هم در آن خانه پخته شود، این عمل از نوحه‌سرایی به حساب می‌آید... و نوحه‌سرایی - آن گونه که بسیاری از اهل علم و از طلاب علم

می‌دانند - از گناهان بزرگ به حساب می‌آید...» (۲۶۴) ۱۹ - او در جای دیگر می‌گوید: «اجیر گرفتن قاری قرآن تا این که قرآن کریم را بر روح مرده قرائت کند از بدعت‌ها به حساب می‌آید، و در آن اجری برای قاری و مرده نیست؛ زیرا قاری تنها برای دنیا و مال، قرائت قرآن می‌کند و هر عملی که مقصود به آن دنیا باشد نمی‌تواند موجب تقرب به خدا باشد و در آن ثوابی نزد خدا نیست. بنابر این عمل او ضایع شده و غیر از اتلاف مال بر ورثه به حساب نمی‌آید، لذا باید از این عمل احتراز جست؛ زیرا بدعت بوده و از منکرات به حساب می‌آید.» (۲۶۵) ۲۰ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «اجیر کردن کسی برای قرائت به نیت مرده به جهت تنفیذ وصیت او که به آن سفارش کرده، از اموری است که بدعت بوده و لذا این عمل جایز و صحیح نیست.» (۲۶۶) ۲۱ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحابش و نیز از سلف صالح ثابت نشده که هیچ نوع برنامه‌ای را برای مرده گرفته باشند، نه هنگام وفاتش و نه بعد از یک هفته یا چهل روز یا یکسال بعد از وفاتش، بلکه تمام این کارها بدعت و عادت قبیحی است که نزد قدمای مصر و دیگر کافران بوده است. پس باید مسلمانانی را که این برنامه‌ها را می‌گیرند نصیحت کرده و بر آنان به جهت این کارها انکار نمود؛ زیرا امید است که به سوی خدا توبه کرده و دست از این کارها بردارند، چون در این اعمال بدعت‌هایی در دین و مشابهت با کفار وجود دارد...» (۲۶۷) ۲۲ - در فتوای دیگر می‌گوید: «همانا برپا کردن ولیمه برای تعزیت دهندگان، اصل و اساسی ندارد، بلکه این عمل بدعت و منکر بوده و از امر جاهلیت است. پس بر تعزیت دهندگان جایز نیست که ولیمه برای صاحبان عزا برپا کنند، نه در روز اول و نه روز سوم و نه چهارم...» (۲۶۸) ۲۳ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «هدیه کردن ثواب نماز بر میت، جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه (رض) ثابت نشده است...» (۲۶۹) ۲۴ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «هدیه دادن ثواب برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست، نه ثواب ختم قرآن و نه غیر قرآن؛ زیرا سلف صالح از صحابه و بعد از آنان چنین کاری را انجام ندادند، و حال آن که عبادات توقیفی است...» (۲۷۰) ۲۵ - ابن عثیمین می‌گوید: «هنگام تعزیت دادن بوسیدن نزدیکان مرده را من سنت نمی‌دانم، و لذا برای مردم سزاوار نیست که این عمل را سنت کنند...» (۲۷۱) ۲۶ - ابن فوزان می‌گوید: «واجب است انکار تلقین میت؛ زیرا این عمل بدعت است.» (۲۷۲) ۲۷ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «توزیع غذا و میوه در کنار قبور بدعت است و برای قاریان جایز نیست که قرآن را بر روی قبرها بخوانند... زیرا تمام این کارها بدعت و منکر بوده و جایز نیست.» (۲۷۳) ۲۸ - ابن عثیمین می‌گوید: درخواست قرائت فاتحه از حاضران در مجلس نیز بدعت است.» (۲۷۴) ۲۹ - او نیز می‌گوید: «قرائت سوره یس بر قبر میت بدعتی است که اصل و اساسی ندارد، و نیز قرائت قرآن بعد از دفن سنت نیست، بلکه بدعت می‌باشد.» (۲۷۵) ۳۰ - شورای دایمی مفتیان وهابیان می‌گویند: «تهلیل؛ یعنی گفتن لا اله الا الله هنگام حمل اموات به طرف قبر دلیل قابل اعتمادی برای آن نمی‌دانیم که دلالت بر جواز چنین عملی کند، بلکه این عمل بدعت است.» (۲۷۶) ۳۱ - ابن عثیمین می‌گوید: «کسانی که به پرده‌های کعبه می‌چسبند و زیاد دعا می‌خوانند، برای عملشان در سنت اصل و اساسی نیست؛ بلکه این کار بدعت است، لذا بر عالم است که برای مردم این مطلب را بیان کند.» (۲۷۷) ۳۲ - ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌هایی که در مجال عبادات در این زمان پدید آمده بسیار است؛ از جمله جهر به نیت در نماز است، به این که بگوید: نیت می‌کنم که برای خدا فلان نماز را به جای آورم، و این عمل بدعت است؛ زیرا از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی‌آید... و جایگاه نیت در قلب است، نیت عمل قلبی است نه عمل زبانی. و نیز از بدعت‌ها، ذکر دسته جمعی بعد از نماز است؛ زیرا مشروع آن است که هر شخصی ذکر معین را به صورت تنهایی بگوید...» (۲۷۸) ۳۳ - شورای دایمی مفتیان وهابی می‌گویند: «رفتن بالای غار معروف به غار حرا از شعائر حج و از سنت‌های اسلامی به حساب نمی‌آید، بلکه این عمل بدعت بوده و راهی از راه‌های شرک به خدا به حساب می‌آید. بنابر این سزاوار است که مردم را از بالا رفتن به غار حرا منع کرد...» (۲۷۹) ۳۴ - ابن عثیمین می‌گوید: «برخی از زائران دست به محراب و منبر و دیوارهای مسجد می‌کشند، تمام این‌ها بدعت است.» (۲۸۰) ۳۵ - عبدالعزیز بن باز درباره بوسیدن دست بعد از مصافحه و قرار دادن دست بر سینه به جهت زیادتی دوستی می‌گوید: «برای این عمل اصل و اساسی از شریعت



اسلامی نمی‌دانیم، و لذا بوسیدن دست یا قرار دادن آن بر سینه بعد از مصافحه مشروع نیست». (۲۸۱) ۳۷ - ابن عثیمین می‌گوید: «در مورد مصافحه شخص وارد بر کسانی که نشسته‌اند، چیزی از سنت نمی‌دانم، و لذا سزاوار نیست که این عمل انجام گیرد. برخی از مردم امروزه هنگامی که وارد مجلسی می‌شوند شروع به مصافحه از یک یک افراد مجلس می‌کنند، این عمل آن گونه که من می‌دانم مشروع نیست». (۲۸۲) ۳۸ - ابن عثیمین می‌گوید: شروع مجالس و محاضرات به صورت دائم با آیاتی از قرآن به صورتی که گویا این عمل سنت مشروعی است، سزاوار نمی‌باشد». (۲۸۳) ۳۹ - شورای دایمی مفتیان وهابی می‌گویند: «همانا قرائت قرآن به صورت دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی بعد از نماز بدعت می‌باشد». (۲۸۴) ۴۰ - ابن عثیمین می‌گوید: «ختم تلاوت قرآن به «صدق الله العظيم» غیر مشروع بوده و سنت به حساب نمی‌آید، لذا بر انسان سنت نیست که هنگام به پایان رساندن قرآن کریم «صدق الله العظيم» بگوید». (۲۸۵) ۴۱ - شورای دایمی مفتیان وهابی نیز می‌گویند: «گفتن «صدق الله العظيم» بعد از پایان پذیرفتن قرآن بدعت است». (۲۸۶)

### تجبر وهابیان

وهابیان از آن جهت که فکر متجبرانه و بسیط دارند درصدد برآمده‌اند تا مفهوم «بدعت» را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله نبوده است نیز بنمایند، و این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می‌دهند؛ در حالی که نمی‌دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می‌دهند. آنان گمان می‌کنند که برای هر امر شرعی باید نصی خاص از جانب شارع رسیده باشد، و گرنه داخل در مفهوم «بدعت» می‌شود. آنان گمان می‌کنند که شریعت اسلامی عقیم بوده و دربردارنده ضوابط عمومی و قوانین نیست تا بتواند پاسخ‌گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد. در رأس این مکتب و تفکر ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ‌نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشانند، و از این طریق مسلمانان موحد را به انواع تهمت‌ها متهم ساخت. با این که خودش قایل است به این که عادت بشر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلیت و عدم منع است. او می‌گوید: «فالأصل فی العبادات لا یشرع منها إلا ما شرّعه الله، والأصل فی العادات لا یحظر منها إلا ما حظره الله»؛ (۲۸۷) «اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریح کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد». وهابیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از استادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت‌گذاری و شرک و کفر متهم ساختند. در «دائرة المعارف الاسلامیه» آمده است: «مفهوم کلمه (بدعت) پیشرفت داشته و مردم در مقابل آن دو دسته شده‌اند: برخی به طور بسته با آن برخورد می‌کنند، و گروهی نیز اهل تجدّدند. پیروان دسته اول به طور خاص حنبله می‌باشند که نماینده آنان امروزه وهابیانند. این گروه می‌گویند: بر هر مؤمنی واجب است که از رفتار و کردار پیشینیان پیروی کرده و از هر نوآوری بپرهیزد. و دسته دوم خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده‌اند». (۲۸۸)

### نمونه‌هایی از انحراف فکری

در ابتدای بحث به نمونه‌هایی از فتاوی وهابیان در توسعه مفهوم بدعت اشاره کردیم که دلالت بر تجبر و انحراف فکری آنان داشت. اینک به نمونه‌هایی دیگر از این نوع برداشت‌های غلط که نزد اجداد سلفی آنان بوده اشاره می‌کنیم: ۱ - غزالی می‌گوید: «روایت شده که شخصی به ابوبکر بن عیاش گفت: چگونه صبح کردی؟ او جوابش را نداد، و تنها گفت. ما را از این بدعت رها

کن.» (۲۸۹) ۲ - ابن‌الحاج می‌گوید: «علمای مارحمة الله - از پنکه‌ها منع کرده‌اند؛ زیرا قرار دادن آن‌ها در مساجد بدعت است.» (۲۹۰) ۳ - او نیز می‌گوید: «پهن کردن بساط و سجاده قبل از آن که افراد نماز گزار وارد مسجد شوند، از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است، و لذا بر امام مسجد است که مردم را از این گونه کارها نهی نمایند...» (۲۹۱)

### ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق

وهابیان بر حرمت این امور و دیگر مصادیق به ادله مختلف نقلی و عقلی تمسک کرده‌اند که مهمترین آن‌ها عبارت است از: ۱ - حدیث بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد»؛ (۲۹۲) «هر کس در این امر ما چیزی احداث کند که از آن نیست، پس آن مردود است.» ۲ - در روایتی دیگر مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو رد»؛ (۲۹۳) «هر کس عملی را انجام دهد که امر ما بر آن نیست پس آن مردود است.» ۳ - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «علیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی، تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ، وإیاکم ومحدثات الأمور، فإن کلّ محدثه بدعه، وکلّ بدعه ضلاله»؛ (۲۹۴) «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من، به آن سنت تمسک کرده و محکم آن را نگه دارید، و پرهیزید از اموری که حادث می‌شود؛ زیرا هر امر حادثی بدعت بوده و هر بدعتی ضلالت است.» ۴ - و نیز استدلال می‌کنند به آنچه در خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جمعه آمده که می‌فرمود: «أما بعد، فإن خیر الحدیث کتاب الله، وخیر الهدی هدی محمد صلی الله علیه و آله، وشرّ الأمور محدثاتها وکلّ بدعه ضلاله»؛ (۲۹۵) «اما بعد؛ پس همانا بهترین حدیث، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین امور، نوآوری‌ها است و هر بدعتی ضلالت است.» ۵ - گاهی می‌گویند: «عبادات توقیفی است و لذا تعبد به عباداتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و یا از صحابه نرسیده، جایز نیست.» ۶ - گاهی می‌گویند: «این اعمال تشبیه به کفار است و هر کس به قومی تشبیه پیدا کند از جمله آنان است.»

### پاسخ اجمالی

در پاسخ اجمالی به این ادله می‌گوییم: اولاً: تمام امت اسلامی با هر فرقه و گروه و مذهبی که هستند، به کبرای کلی که همان حرمت بدعت‌گذاری در دین است اعتقاد دارند. ولی سخن در این است که آیا این مصادیق و اعمال از موارد بدعت محرم به حساب می‌آید یا خیر؟ ما معتقدیم که حرام دانستن این مصادیق از باب این که بدعت است از بد فهمی مفتیان وهابی است. ثانیاً: در مورد حدیث سوّم در جای خود به اثبات رسیده که از حیث سند اشکال دارد. ثالثاً: در مورد بدعت همان‌گونه که بعداً اشاره می‌کنیم، قصد و نیت انتساب به شارع نهفته است، و لذا اگر کسی یکی از این موارد را بدون انتساب به شارع انجام دهد هرگز داخل در مفهوم بدعت نخواهد بود. رابعاً: برخی از این مصادیق در روایات اهل سنت آمده است، و از آنجا که این روایات مخالف با پیش فرض‌ها و اعتقادات نادرست وهابیان است، لذا به آن‌ها بی‌توجهی کرده‌اند. خامساً: ما نیز معتقد به توقیفی بودن عبادات هستیم و می‌گوییم: عملی را به قصد و نیت عبادت بدون آن که از جانب شارع برسد نمی‌توان انجام داد، ولی مگر همه آن مصادیقی که تحریم کرده‌اند، بدین نیت است؟ بلکه به عنوان یک عمل عرفی و عقلایی است که انجام می‌دهند. سادساً: برخی از این مصادیق گرچه روایت و دلیل خاصی بر آن از جانب شارع وارد نشده ولی می‌توان آن‌ها را تحت عنوان عام یا مطلق از ادله قرآنی یا روایی وارد کرد. سابعاً: در جای خود به اثبات رسانده‌ایم که مطلق تشبیه به کفار حرام نیست و نیز انسان را در زمره آنان قرار نمی‌دهد، بلکه انجام عملی از اعمال کفار، انسان را در زمره آنان قرار می‌دهد که از خصوصیات آن‌ها به حساب آید؛ مثل به گردن آویختن صلیب یا زدن ناقوس و... این موضوع را در بحث برپایی مراسم به طور مفصل شرح و تفصیل داده‌ایم. ثامناً: بخشی

از این مصادیق در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن‌ها اشاره شده است و از آنجا که سنت اهل بیت پیامبر حجت است. لذا می‌توان آن‌ها را از مصادیق بدعت خارج کرد.

### سنت در لغت و اصطلاح

سنت در لغت به معنای روش و سیره است، و جمع آن سنن است، مانند غرفه و عُرْف. واژه سنت در قرآن کریم به خداوند و نیز به گذشتگان نسبت داده شده است؛ چنان که می‌فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ (۲۹۶) «این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت خدا تغییر نخواهی یافت.» و نیز می‌فرماید: «فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ» (۲۹۷) مقصود از سنت الهی، طریقه حکمت و روش اطاعت اوست. سنت الهی درباره بشر این بوده است که پیوسته آنان را بیافریند، و قرنی را پس از قرنی و امتی را بعد از امتی پدید آورد. و با فرستادن پیامبران الهی و نازل کردن کتب و شرایع آسمانی، طریقه اطاعت و بندگی را به آنان بیاموزد، و بدین وسیله آنان را امتحان و آزمایش کند، تا آنان بتوانند بر اساس اختیار و انتخاب خود، و در سایه ایمان و عمل صالح به کمال مطلوب دست یابند. اما سنت امت‌ها این بوده است که «جز عده‌ای» پیامبران الهی را تکذیب می‌کردند، و راه معصیت و طغیان را بر می‌گزیدند، و خود را مستوجب سنت الهی دیگری؛ یعنی سنت مجازات الهی می‌کردند، که نتیجه‌اش گرفتار شدن تکذیب کنندگان پیامبران به عذاب الهی و هلاکت و نابودی آنان بوده است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»؛ (۲۹۸) «و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این که [مستحق شوند] تا سنت [خداوند در مورد عذاب] پیشینان، درباره آنان [نیز] به کار رود» (۲۹۹) در احادیث معصومین علیهم السلام سنت به دو معنا به کار رفته است: الف) آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (علاوه بر قرآن) از جانب خداوند آورده است تا بیانگر راه و روش زندگی بهتر باشد. سنت در این کاربرد، معنای گسترده‌ای دارد و همه احکام دین؛ اعم از احکام تکلیفی و وضعی را شامل می‌شود. ب) کاربرد دیگر سنت در روایات، به معنای مستحب و مندوب است. معمولاً در مواردی که کلمه سنت با کتاب ذکر شده، مقصود سنت به معنای اول است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما من شیء إلا وفيه کتاب أو سنة»؛ (۳۰۰) «هیچ موضوعی نیست مگر آن که برای او حکمی در کتاب یا سنت وجود دارد.» همچنین در روایاتی که سنت و بدعت با یکدیگر ذکر شده، مقصود از سنت همین معناست. معنای دوم سنت نیز در روایات کاربرد فراوان دارد؛ مثلاً در روایات می‌خوانیم: «السواك هو من السنه، ومطهرة للفم»؛ (۳۰۱) «سواک کردن از سنت است و دهان را پاک می‌کند.» و نیز آمده است: «من السنه ان تصلى على محمد وأهل بيته في كل جمعة ألف مرة»؛ (۳۰۲) «از سنت است که بر محمد و اهل بیت او در هر جمعه هزار بار صلوات بفرستی.» سنت در اصطلاح فقها عبارت است از: قول یا فعل یا تقریر معصوم. همه مسلمانان به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عقیده دارند، بدین جهت قول، فعل و تقریر او نزد همه مسلمانان سنت به شمار می‌رود. از آنجا که شیعه به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، قول، فعل و تقریر آنان نیز داخل در سنت خواهد بود. راه اثبات سنت، نقل است که دو گونه می‌باشد: متواتر و غیر متواتر. نقل متواتر افاده علم می‌کند، و در اعتبار آن تردیدی نیست. و نقل غیر متواتر نیز دو گونه است: گاهی با قرآینی همراه است که مفید علم است؛ در این صورت نیز در حجیت آن سخن نیست، اما اگر با قرآینی مفید علم، همراه نباشد و تنها مفید ظن باشد، در صورتی اعتبار و حجیت دارد که ناقل آن عادل یا ثقة باشد.

### بدعت در لغت

بدعت در لغت به معنای کار نو و بی سابقه است، و معمولاً به کار بی سابقه‌ای گفته می‌شود که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعل

باشد. «بدیع» به معنای کار یا چیزی نو و بی سابقه است. این واژه هر گاه درباره خداوند به کار رود به معنای این است که خداوند جهان را بدون استفاده از ابزار و بدون ماده پیشین و بدون این که از کسی الگوبرداری کرده باشد، آفریده است. (۳۰۳) واژه بدعت در روایات، غالباً در مقابل شریعت و سنت به کار رفته است و مقصود از آن، انجام دادن کاری است که برخلاف شریعت اسلام و سنت نبوی است. امام علی علیه السلام فرموده است: «إنما الناس رجلان متبع شرعاً ومبتدع بدعاً»؛ (۳۰۴) «افراد دو گونه‌اند: یا پیرو شریعتند، یا بدعت‌گذار در دین.» در جای دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره نبوت فرموده است: «أظهر به الشرائع المجعولة، وقمع به البدع المدخولة»؛ (۳۰۵) «خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله شریعت‌هایی را که فراموش شده بود و مردم از آن‌ها آگاهی نداشتند، آشکار ساخت، و بدعت‌هایی را که اهل بدعت در ادیان پیشین وارد کرده بودند ریشه کن ساخت.» و در جای دیگر فرموده است: «ما أحدثت بدعاً إلا ترك بها سنة»؛ (۳۰۶) «هیچ بدعتی حادث نشد مگر این که به سبب آن سنتی ترک گردید.»

### بدعت در اصطلاح

فقها و محدثان، بدعت را به گونه‌های مختلف تعریف کرده‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها را یادآور می‌شویم: ۱- ابن رجب حنبلی می‌گوید: «البدعة ما أحدث مما لا أصل له في الشريعة يدل عليه، أما ما كان له أصل من الشرع يدل عليه فليس بدعةً شرعاً، وإن كان بدعةً لغةً»؛ (۳۰۷) «بدعت، امر حادثی است که برای آن در شریعت، دلیلی نباشد که بر آن دلالت کند و اگر دلیلی در شرع وجود داشته باشد، شرعاً بدعت نیست؛ اگرچه در لغت آن را بدعت نامند.» ۲- ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «البدعة ما أحدث وليس له أصل في الشرع، وما كان له أصل يدل عليه الشرع فليس بدعةً»؛ (۳۰۸) «بدعت امر حادثی است که برای او دلیلی در شریعت نباشد، و اگر دلیلی بر آن در شرع باشد، بدعت نیست.» ۳- سید مرتضی رحمه الله می‌گوید: «البدعة زيادة في الدين أو نقصان منه من إسناده إلى الدين»؛ (۳۰۹) «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین.» ۴- علامه مجلسی رحمه الله می‌گوید: «البدعة في الشرع ما حدث بعد الرسول ولم يرد فيه نص على الخصوص، ولا يكون داخلًا في بعض العمومات»؛ (۳۱۰) «بدعت در شرع، هر امری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حادث شود و نص به خصوص بر آن نباشد، و داخل در برخی از عمومات نیز نباشد.» مفاد تعریف‌های یاد شده این است که بدعت در اصطلاح علمای حدیث و فقه این است که حکمی به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون این که مستندی از کتاب یا سنت داشته باشد. بنابر این هر گاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود، هر چند ممکن است در استنباط آن حکم از کتاب و سنت خطایی رخ داده باشد؛ زیرا خطا در اجتهاد مورد مؤاخذة واقع نمی‌شود. یادآور می‌شویم، از آنجا که احکام قطعی عقل نیز مورد تأیید قرآن و روایات قرار گرفته است، و عقل قطعی از منابع احکام شرعی است، هر گاه حکم جدیدی با استناد به دلیل عقلی قطعی به عنوان حکم دینی اظهار شود، بدعت به شمار نمی‌رود.

### تشویش در مفهوم بدعت

مفهوم «بدعت» در کلمات علما در هاله‌ای از تشویش و غموض قرار گرفته است، لذا در بیان حدود ماهیت و توضیح قیود آن تعریفات متفاوت و مختلفی ذکر شده و به تبع آن مصادیقی به عنوان بدعت معرفی شده است. برخی چنان دایره مفهوم بدعت را وسیع گرفته و معنا کرده‌اند که به اتهام بدعت، بسیاری از مسلمانان را به جهت انجام اعمالی که در آن‌ها نوآوری است، از دین اسلام خارج کرده و متهم به کفر نموده‌اند. این حربه از بارزترین وسایلی شده که وهابیان بر سر مخالفان خود؛ مخصوصاً شیعه می‌کوبند. لفظ «بدعت» گرچه از حیث معنای لغوی امری واضح است، ولی از آنجا که معنای اصطلاحی پیدا کرده لذا حدود و

قیودی به آن اضافه شده است. بدین جهت جا دارد تا درباره مفهوم اصطلاحی این لفظ بحث کنیم.

## حرمت بدعت

بدعت به معنایی که گذشت - یعنی افزودن چیزی بر دین و یا کاستن از آن - فعلی حرام است؛ زیرا تشریح مخصوص خداوند است، و جز به اذن و مشیت خداوند کسی حق ندارد در حوزه تشریح وارد شود. قرآن کریم اهل کتاب را نکوهش می‌کند که چرا علمای دین خود را بی چون و چرا اطاعت می‌کردند، و آنان را ارباب خویش بر گزیده بودند، خداوند می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ». (۳۱۱) علمای یهود، مردم را به عبادت خود دعوت نمی‌کردند، و مردم نیز آنان را پرستش نمی‌نمودند، لیکن حرام خداوند را حلال و حلال الهی را حرام می‌کردند، و مردم آنان را اطاعت می‌نمودند. این گونه اطاعت در حقیقت پرستش آنان بود. (۳۱۲) همچنین درباره نصارا می‌فرماید: «وَرُهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوها مَا كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ...»؛ (۳۱۳) «و رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم...». در روایات نیز بدعت با شدت تمام مردود شناخته شده است. در حدیث نبوی آمده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»؛ (۳۱۴) «هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی در آتش دوزخ است.»

## ارکان بدعت

با استفاده از روایات و تعریف‌هایی که از علمای حدیث و فقه در مورد بدعت ذکر شد، به دست می‌آید، که بدعت سه رکن اساسی دارد: ۱ - کسی حکمی رابه دین نسبت داده یا آن را از دین بیرون کند؛ مثل آن که کسی «الصلوة خیر من النوم» را جزء اذان بداند، یا متعه را از دین خارج کند. لذا خداوند متعال در مذمت نسبت‌های ناروای مشرکان می‌فرماید: «قُلْ اَللّٰهُ اٰذَنَ لَكُمْ اَمْ عَلٰی اَللّٰهِ تَفْتَرُوْنَ»؛ (۳۱۵) «بگو آیا خداوند به شما این اجازه را داده یا بر خدا افترا می‌بندید.» و نیز می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ يَكْتُمُوْنَ الْكِتٰبَ بِاٰيٰدِيْهِمْ ثُمَّ يَقُوْلُوْنَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ لِيَشْتَرُوْا بِهٖ ثَمَنًا قَلِيْلًا...»؛ (۳۱۶) «وای بر کسانی که مطالبی را با دستشان خود می‌نویسند، آن‌گاه آن را به خدا نسبت می‌دهند تا این که در مقابل آن پول ناچیزی بگیرند...». ۲ - بدعت آن وقتی مذموم است که گوینده آن عقیده فاسد یا عمل غیر مشروعی را در مجتمع اشاعه دهد، نه آن که تنها در دل به آن اعتقاد داشته، یا در مکانی مخفی آن را انجام دهد. در مسلم روایتی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «... من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً»؛ (۳۱۷) «... هر کس که دعوت به ضلالت نماید؛ مثل گناهان کسانی که او را در آن ضلالت متابعت می‌کنند بر اوست، و از گناهان متابعت کنندگان چیزی کاسته نمی‌شود.» در این حدیث تصریح به دعوت آمده، که ظهور در اشاعه دارد. ۳ - نبود دلیل شرعی بر امر حادث در دین؛ که این رکن از تعریف‌های اصطلاحی که برای بدعت ذکر شد به خوبی استفاده می‌شود. لذا دو مورد از بدعت خارج می‌شود: الف) مواردی که امری حادث شود و دلیل خاصی برای آن در شرع موجود باشد، ولو آن امر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاده باشد؛ مثل زلزله که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاد، تا آن که در بصره زلزله‌ای شد و ابن عباس برای مردم نماز آیات خواند. ب) مواردی که تحت دلیل عام است. یکی از اموری که سبب ضمانت و حفظ و بقای شریعت اسلامی است، عموماً است که در آن، شریعت در لسان ادله وجود دارد که تطبیق بر جزئیات و موضوعات جدید، باعث پویایی و بقای شریعت اسلامی است. از همین رو اگر امری در شریعت حادث شده و آن را به دین نسبت دادند، ولو دلیل خاصی بر آن از قرآن و روایات وجود نداشته باشد، ولی داخل در عموماً ادله است و از بدعت خارج می‌گردد؛ مثلاً در آیه شریفه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيْتَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (۳۱۸) اگر در این زمان کشور مسلمانی در صدد آماده نمودن هواپیمای جنگی و وسایل مدرن نظامی برآید، مشمول این آیه شریفه خواهد بود و به آن عمل کرده است؛ در حالی

که این ادوات در صدر اسلام نبوده است. و نیز در صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد». (۳۱۹) حال اگر کسی بخواهد قرآن را با شیوه‌های جدید فرا گرفته یا بیاموزد، اشکالی ندارد؛ زیرا داخل در عموم این دلیل است. لذا با این توضیح، بسیاری از مسایلی را که وهابیان از مصادیق بدعت می‌شمردند؛ مثل بنای بر قبور، عزاداری برای اولیای الهی، برپایی مراسم جشن و ... از مفهوم بدعت خارج است؛ زیرا داخل در عموماً ادله امثال قول خداوند متعال: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، و دیگر ادله است.

### نمونه‌هایی از عموماً قرآنی

همان‌گونه که اشاره شد در قرآن کریم عموماً و اطلاقاتی وجود دارد که انسان می‌تواند با ارجاع مصادیق حادث و جدید به آن‌ها، حکمشان را استخراج کند. اینک به نمونه‌هایی از این عموماً قرآنی اشاره می‌کنیم: ۱ - خداوند سبحان می‌فرماید: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَوْدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ (۳۲۰) «بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت]». ۲ - «وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ (۳۲۱) «و آیات الله را به آنان یاد آور». ۳ - «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۳۲۲) «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری‌اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند». ۴ - «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ؛ (۳۲۳) «ما سرگذشت هر یک از انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و اراده‌ات قوی گردد». ۵ - «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (۳۲۴) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست». ۶ - «فِي بَيِّنَاتٍ أَنْ تَرْفَعُ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...؛ (۳۲۵) «[این چراغ پرفروغ در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد]؛ خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند...». این‌ها اطلاقات و عموماً است که می‌توان از آن‌ها حکم استحباب و رجحان اعمالی را؛ همچون بنای بر قبور، برپایی مراسم جشن و عزاداری در ولادت و مناسبات و سوگواری اولیای الهی و فروع دیگر را استفاده کرد. ۷ - «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ (۳۲۶) «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید». از اطلاق آیه فوق استفاده می‌شود که انسان می‌تواند با هر وسیله‌ای جدید نیز که اختراع شده قرآن را استماع کرد. ۸ - «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ (۳۲۷) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است». امروزه انواع و اقسام مختلفی از ایجاد سلطه از ناحیه کفار بر مؤمنین پدید آمده که در زمان صدور آیه نبوده است، ولیکن می‌توانیم با تمسک به اطلاق آیه فوق همه موارد سلطه را تحریم کنیم. ۹ - «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ؛ (۳۲۸) «[همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید و [هرگز] در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید». تعاون و کمک‌هایی که بر کارهای نیکی و تقوی و نیز بر گناه و دشمنی در صدر اسلام بوده، محدود به موارد معینی بوده ولی در این عصر و زمان دایره آن گسترش پیدا کرده است، لذا می‌توان به اطلاق آیه فوق تمسک کرده و تمام مواردی که داخل در مصداق حرمت نیست را از آیه فوق استفاده نمود.

### نمونه‌هایی از عموماً حدیثی

برخی از عموماً و اطلاقات حدیثی است که می‌توان به آن‌ها تمسک نموده و بر مصادیق جدید تطبیق نمود. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «...وَأَحْبَبُوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي؛ (۳۲۹) «و اهل بیت من دوست

بدارید.» می‌دانیم که کارهایی از قبیل برپایی مراسم جشن و عزاداری برای اولیای الهی از مصادیق بارز محبت درباره آنان است. ۲ - و نیز فرمود: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم»؛ (۳۳۰) «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.» ۳ - و نیز فرمود: «إنّ افضلکم من تعلّم القرآن وعلمه»؛ (۳۳۱) «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.» از اطلاق این ادله استفاده می‌شود که طلب علم و نیز تعلیم و تعلّم آن به هر نحو ممکن و مجاز، حلال بلکه راجح است.

### شواهد تاریخی بر تطبیق

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که مسلمانان با مراجعه به مصادیق جدیدی که پدید می‌آمد، برای به دست آوردن حکم آن به عموماً و اطلاقات قرآن یا حدیث مراجعه می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - طبرانی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شخصی اعرابی گذر کرد که نماز می‌خواند. او در نمازش این گونه دعا می‌خواند: «یا من لاتراه العیون و لاتخالطه الظنون، و لایصفه الواصفون، و لاتغیره الحوادث و...». پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را موکل اعرابی کرد و فرمود: هر گاه نمازش تمام شد او را به نزد من بیاور. از طرفی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تگّه طلایی آورده بودند. چون اعرابی آمد، حضرت آن طلا را به او بخشید، آن گاه فرمود: آیا می‌دانی که برای چه این طلا را به تو بخشیدم؟ اعرابی عرض کرد: به جهت رحمی که بین من و شما است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إنّ للرحم حقاً، ولکنّی وهبت لک الذهب لحسن ثنائک علی الله»؛ (۳۳۲) «همانا برای رحمی است ولی من این طلا را به تو به خاطر این که خدا را خوب ستایش کردی بخشیدم.» آنچه که در ادله قرآنی و حدیثی رسیده، اشاره به اصل دعا و نیز برخی از دعاها ذکر شده است، ولی این شخص اعرابی به واسطه برخی از اطلاقات و عموماً ادله که ترغیب به دعا کرده، مناجات‌هایی از ناحیه خود با خدا داشت، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن‌ها را تأیید کرده است. از اینجا استفاده می‌شود که تطبیق کلیات عموماً و اطلاقات بر مصادیق جایز اشکالی نداشته، بلکه مستحب است. ۲ - احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت: «نماز برپا شد، مردی با سرعت آمد و در آخر صف نماز قرار گرفت و در حالی که نفس می‌زد، در آن حال گفت: «الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه»، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خود را تمام کرد فرمود: «أیکم المتکلم»؛ کدامین از شما چنین سخنی را گفت؟ همه ساکت شدند. باز حضرت فرمود: «أیکم المتکلم، فإینه قال خیراً...»؛ (۳۳۳) «کدامین از شما چنین سخنی گفت؟ او سخن نیکی گفته.» این سخن را گرچه از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده و خودش به عنوان تمجید خدا از زبانش جاری کرده است، و لذا در جواب سؤال پیامبر از این که چه کسی این جملات را گفت، مردم از ترس سکوت کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله این مصداق را از آنجا که تحت عموماً و اطلاقات دعا و مدح و ستایش الهی است امضا کرده است. از اینجا استفاده می‌شود که حمل مطلقات و عموماً بر مصادیق تا مادامی که داخل در حرام و مکروه نگردد، جایز است. احمد بن علی منجور مالکی می‌گوید: «البدعة... الّتی لاتدخل تحت الاصول والقواعد العامّة للشریعة»؛ (۳۳۴) «بدعت... چیزی است که داخل تحت اصول و قواعد عام شرعی نمی‌شود.»

### شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول‌گرا است که می‌تواند تا روز قیامت پاسخ‌گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه‌ها و در هر عصر و زمان باشد. و لذا خداوند متعال می‌فرماید: «ما فرّطنا فی الکتاب من شیء»؛ (۳۳۵) «ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم.» و نیز می‌فرماید: «وکلّ شیء فصلّناهُ تفصیلاً»؛ (۳۳۶) «و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم.» و نیز می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تَبیاناً لِّکُلِّ شیءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِینَ»؛ (۳۳۷) «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت

برای مسلمانان است.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای که در حجة الوداع ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می‌شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می‌کند شما را از آن نهی کردم...» (۳۳۸) در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ‌گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که تعیین‌کننده مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها است. پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین اوعلیهم السلام نیز در همین راستا تشریح مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی به این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه‌ها و عصرها و زمان‌ها است.

### وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مساله توسعه در حلیت و گسترش دایره حلیت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلیت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آن که خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ (۳۳۹) «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم.» و نیز می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ (۳۴۰) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.» در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی در صدد آن است که انسان را نسبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه شده است گروهی را که از رخصت‌ها و مباحات الهی اعراض می‌کنند؟ به خدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم.» (۳۴۱) خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (۳۴۲) «بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی در قیامت، خالص [برای مؤمنان خواهد بود].» و به جهت توسعه در جانب حلیت است که ملاحظه می‌کنیم شریعت اسلامی تأکید فراوانی بر ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را بر شما ترک کردم شما نیز آن را ترک کنید. هر گاه حدیثی برای شما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیایشان به هلاکت افتادند.» (۳۴۳) این‌ها همه ناشی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ»؛ (۳۴۴) «خداوند راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را.» و نیز می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا»؛ (۳۴۵) «خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است.» رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر نقلی فرمود: «من به یهودیت و نصرانیت مبعوث نگشتم، بلکه به حنفیت و تسامح در دین مبعوث شده‌ام.» (۳۴۶)

### بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت

از بحث‌های گذشته روشن شد که بدعت در اصطلاح شرع ملازم است با قبیح، و حکم شرعی آن حرمت است. بنابر این، تقسیم بدعت اصطلاحی به حسن و قبیح نادرست است. با این حال، اهل سنت بدعت مصطلح را به دو قسم حسن و قبیح تقسیم کرده‌اند. (۳۴۷) تقسیم بدعت مصطلح در شرع به حسن و قبیح، و مشروع و نامشروع نادرست است؛ زیرا در اصطلاح شرع، بدعت به معنای ابداع حکمی است که مبنای شرعی ندارد. چنین فعلی قطعاً حرام و مبغوض شارع است.



## اصل عملی اباحه در اشیا و افعال

علمای علم اصول می‌گویند: اصل اولی در افعال و عادات، حلیت و برائت است، مگر آن که مورد نهی قرار گیرد. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِشْقًا أَوْ أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»؛ (۳۴۸) «بگو ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده، چیزی که برای خوردندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آن که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.» دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید: «اول مبدئی که اسلام آن را تقریر کرده، آن است که اصل اولی در اشیاء و منافی که خداوند خلق کرده، حلیت و اباحه است، و حرام نیست مگر آنچه که بر او نص صریح صحیح از شارع بر تحریمش رسیده باشد...» (۳۴۹)

## نقد میزان بودن فعل سلف

### اشاره

انسان وقتی به فتاوی و هابیان مراجعه می‌کند پی می‌برد به این که بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده‌اند، دلیلشان این است که سلف صالح آن را انجام نداده‌اند. ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده‌اند با آن که مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبت بیشتری از ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و از ما بیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله را تعظیم می‌نمودند، و بر کارهای خیر حریص تر بودند.» (۳۵۰) او در جایی دیگر می‌گوید: «و امّا قرار دادن موسمی غیر از موسم‌های شرعی همچون برخی از شب‌های ماه ربیع الاول که گفته می‌شود شب مولد است، و نیز برخی از شب‌های ماه رجب یا هجدهم ذی الحججه و اول جمعه از رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می‌نامند، این‌ها همه بدعت‌هایی است که سلف آن‌ها را مستحب ندانسته و انجام نداده‌اند.» (۳۵۱) ابن الحاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می‌گوید: «این عمل تنها به خود نیتش هم بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی‌آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است.» (۳۵۲)

### پاسخ

اولاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی‌تواند مصدري از مصادر تشریح به حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد آن گونه که در بحث از سلفی‌گری به آن اشاره کردیم. ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی‌توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به این که بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله‌ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جو سیاسی در آن زمان قرار داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می‌توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی‌مبالاتی نسبت به امور شرعی نشأت گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیحات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است. ما به یقین می‌دانیم که قایلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی‌توانند از خود یک ضابطه و قانون معین و محدودی را به دست بدهند تا هویت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریح در مسائل دینی

شده‌اند. مقصود از این سلف کیست؟ جالب توجه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می‌گوید: «چگونه مؤمن عالم می‌تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام‌زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه‌ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده‌اند، اعتماد کند، آنان که از اولی‌الأمر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است...» (۳۵۳) حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجت و مصدر تشریح می‌دانند؟! به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریح که می‌تواند از خلال آن احکام دین استنباط و استخراج شود، باید از مصونیت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می‌رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصوّر ممکن نیست. ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت‌ها و قومیت‌های گوناگون بشری نازل شده و نمی‌توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیت‌های خاصی نموده یا محصور در محدوده و جوّ تقلیدی معین کرد. دین بالاتر از هر عرفیتی است؛ زیرا دین درصدد برآوردن حاجات بشر است که در کمون بشر نهفته است. دین متکفّل نظام و قوانین عامی است که می‌تواند هدایت عموم بشر را برعهده گرفته تا به سعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به این جهانی و ابدی می‌شود. به تعبیری دیگر: از آنجا که عرف عمومی انسان در بردارنده ابعاد تغییر و تحوّل و اختلاف و پیشرفت است، لذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره‌اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می‌توان گفت که عرف عمومی انسان مورد توجه و اهتمام شریعت اسلامی بوده و از احترام ویژه‌ای برخوردار است، و اگر شارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است. کسانی که درصدد برآمده‌اند تا با تمسک به عدم فعل سلف نسبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخشودنی نسبت به تشریح اسلامی انجام داده‌اند. بیشتر امور شرعی که حادث می‌شود و انسان مسلمان با آن‌ها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو خاصیت است؛ خاصیت اول: چیزی است که ما می‌توانیم بر آن عنوان «جانب شرعی امر حادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریح. خاصیت دوم: چیزی است که ما از او به «جانب عرفی در امر حادث» یاد می‌کنیم، که عبارت است از شکل عمل مشروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف‌ها و تقلید رایج در مجتمع‌ها، تغییر و اختلاف پیدا می‌کند، بدون آن‌که تأثیری بر اصل مشروعیت آن بگذارد. عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می‌دهند، ولی آن‌ها را در قالب و روش جدیدی پیاده می‌نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می‌دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می‌طلبد. قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیت‌ها، روش‌های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین این‌که روح شرعیت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است. رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی‌توان ادعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنا بر نقلی مستحبی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده‌اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی‌توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی‌تواند فعل سلف میزان مشروعیت اعمال ما قرار گیرد.

## توضیح

در تعریف بدعت و بیان مفهوم اصطلاحی آن گفتیم که این واژه در اصطلاح از سه رکن برخوردار است: وارد کردن چیزی در دین به زیاده یا نقیصه؛ یعنی کم کردن یا زیاد کردن عملی از اعمال. و دیگری دعوت کردن به این امر و شایع کردن آن. و رکن سوم آن است که دلیل و اصلی عام یا خاص برای آن در دین و شریعت نباشد؛ حال اگر بخواهیم برای «بدعت» واقعی و حقیقی در اصطلاح مصداق و مواردی بیان کنیم باید به اعمال و رفتار و سیره خلفا در همان عصر سلف و علی الخصوص صحابه مراجعه نماییم که می‌توان برای آن نمونه‌ها بسیاری پیدا کرد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

## الف) بدعت‌های خلیفه اول

۱- تشکیل سقیفه ۲- وصیت ابوبکر به خلافت عمر ۳- حذف سهم مؤلفهٔ قلوبهم ۴- حذف سهم ذوی القربی ۵- انکار ارث گذاشتن انبیا ۶- قتال با مانعین اعطای زکات به دستگاه خلافت ۷- منع تدوین سنت و...

## ب) بدعت‌های خلیفه دوم

۱- جلوگیری از به جای آوردن حج تمتع واقعی ۲- نهی از متعه زنان ۳- اضافه کردن «الصلاة خیر من النوم» در اذان ۴- حذف «حی علی خیر العمل» از اذان و اقامه ۵- اجرای سه طلاق در یک مجلس ۶- نماز تراویح ۷- عول در فرائض ۸- ارث جد با برادران ۹- منع از توریث عجم ۱۰- ارث دایی با پسر خاله ۱۱- فروش ام ولد ۱۲- نهی از به جای آوردن نماز در صورت نبود آب ۱۳- نهی از گریه بر اموات ۱۴- حد معین کردن برای مهریه ۱۵- تعیین شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعد از خودش و...

## ج) بدعت‌های عثمان

۱- پرداخت بیت المال و دادن مناصب حکومتی به اقوام نالایق خود ۲- اتمام نماز در سفر و... برای بررسی هر یک از این موارد و موارد دیگر و اطلاع از مصادر آن‌ها به کتاب شریف «النص والاجتهاد» از مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین عاملی مراجعه کنید.

## عوامل پیدایش بدعت

## اشاره

بدعت از آن جهت که عمل اختیاری است، لذا دارای اسباب و غایاتی است که همگی منشأ آن به حساب می‌آیند. اینک به این عوامل اشاره می‌کنیم:

## ۱- مبالغه در تعبّد انسان نسبت به خداوند

گاهی افراطگری در تعبد و به تعبیری دیگر خشک مقدسی، انسان را وادار به بدعت گذاری در دین می‌کند، که می‌توان نمونه آن را در وضوی غسلی دانست. برخی برای توجیه شستن پاها در وضو می‌گویند: شستن پا و وارد شدن با پای نظیف در مسجد بهتر از آن است که انسان پا را مسح کند و سپس با پای کثیف وارد مسجد شود. جواب این توجیه این است که انسان اول پای خود را بشوید سپس به جهت وضوی نماز پاهایش را با نیت تعبد مسح نماید. و نیز به عنوان نمونه برای این موارد می‌توان به منع عمر از

حج تمتع مثال آورد؛ زیرا او می‌گفت: کسی که برای حج آمده تا اعمال حجش تمام نشده نباید به سراغ زن خود برود گرچه از عمره فارغ شده و از احرام بیرون آمده است.

## ۲ - متابعت از هوای نفس

انسان هنگامی که تاریخ مدعیان نبوت و بدعت‌گذاران را مطالعه می‌کند پی می‌برد که پیروی از هوای نفس نقش بسزایی در ظهور و بروز رفتار ناشایست آن‌ها از جمله بدعت‌گذاری داشته است. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام گذرش به کشته شدگان خوارج افتاد و فرمود: «بؤساً لکم لقد ضرکم من غرکم. فقیل: ومن غرهم؟ فقال: الشیطان المضلّ والنفس الأماره بالسوء...»؛ (۳۵۴) «بدا به حال شما، هر آینه کسانی که شما را گول زدند به شما ضرر رساندند. به حضرت عرض شد: چه کسانی آنان را گول زدند؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه‌کننده و نفسی که امرکننده به بدی است...».

## ۳ - نبود روحیه تسلیم

### توضیح

هر کس مطالعه‌ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خداصلی الله علیه و آله و بعد از آن داشته باشد پی می‌برد که در میان آنان دو خط فکری وجود داشت:

### الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نصوص

این خط فکری معتقد بود که لازم نیست به تمام آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن خبر داده و دستور فرموده ایمان آورد و تعیّداً آن را قبول کرد، بلکه می‌توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می‌کنیم اجتهاد کرده و در آن‌ها تصرف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا بود و لذا بر این اساس دست به بدعت‌گذاری در شرع و شریعت اسلامی زدند.

### ب) خط تسلیم و تعبد محض

در مقابل این خط فکری، خط فکری دیگری وجود داشت که معتقد بود باید در مقابل مجموعه دین و شریعت اسلامی تسلیم بوده و تعبد کامل داشت. این خط فکری همان طریق و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروان آنان می‌باشد.

### حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام

### اشاره

قسمتی از مصداق‌هایی که وهابیان آن را جزء بدعت می‌دانند به این جهت است که آنان سنت اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی‌دانند؛ در حالی که در احادیث آنان تصریح به استحباب و مطلوبیت شرعی شده است. ما در پایان به برخی از ادله به طور اجمال اشاره می‌کنیم:

## ۱ - آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۳۵۵) «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و آرایش را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر عیب و پلیدی کاملاً پاک و منزّه گرداند.» مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند: «صبگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش او کسایی غیر مخیط بود خارج شد. در آن هنگام حسن بن علی وارد شد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را نیز داخل آن نمود. فاطمه آمد او را نیز داخل کساء کرد، آن‌گاه علی آمد او را نیز داخل آن نمود؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۳۵۶) کسانی که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته تا از هر گونه پلیدی و عیب و نقص پاک باشند، قطعاً معصومند، و هر کس معصوم باشد سنت او حجت است، پس اهل بیت علیهم السلام هر چه می‌گویند برای ما حجت است.

## ۲ - حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبدالله در صحیح خود روایت کرده که در «حجۀ الوداع» روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم؛ در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می‌خواند، شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم. از این حدیث به خوبی - از جهات مختلف - عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را به قرآن مقرون ساخته است، پس همان‌گونه که قرآن مصون از اشتباه و خطاست، عترت نیز از خطا و اشتباه به دور است. همچنین ادله دیگری از قرآن و حدیث بر عصمت و حجت سنت اهل بیت علیهم السلام است، که به طور مفصل در جای خود به آن اشاره می‌کنیم.

## غلو

### توضیح

در طول تاریخ افراد یا گروه‌هایی بوده‌اند که در حق پیامبران و اولیای الهی غلو کرده‌اند و این انکارناپذیر است، ولی مع الأسف در مواردی در کلمات مغرضان و معاندان یا جاهلان می‌بینیم که این عنوان را به شیعه امامیه نسبت داده‌اند؛ برای نمونه احمد امین مصری می‌نویسد: «غالیان شیعه در حق علی به این اکتفا نکردند که او افضل خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و معصوم است، بلکه برخی از آنان قایل به الوهیت او شده‌اند» (۳۵۷) زبیدی در «تاج العروس» می‌نویسد: «امامیه فرقه‌ای از غالیان شیعه است» (۳۵۸) دکتر کامل مصطفی می‌نویسد: «غالیان از شیعه عقاید اصلی تشیع؛ از قبیل: بداء، رجعت، عصمت و علم لدنی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی برای تشیع شناخته شد...» (۳۵۹) لذا جا دارد که در مورد این واژه قدری بحث و تأمل کنیم.

### تعریف غلو

واژه غلو در مقابل تقصیر است، و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شیء است؛ (۳۶۰) یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او هست، توصیف شود. این واژه در اصطلاح شرع، به تجاوز و مبالغه نمودن در حق پیامبران و اولیای الهی و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان اطلاق می‌شود. قرآن کریم اهل کتاب را از غلو در حق مسیح علیه السلام بر حذر داشته و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ»؛ (۳۶۱) «بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید.» غلو اهل کتاب (نصارا) این بود که به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند؛ چنان که در جای دیگر می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ (۳۶۲) «آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قایل‌اند، به راستی کافر شدند.»

## پدیده غلو در جهان اسلام

بی‌شک یکی از پدیده‌های انحرافی که در حوزه اعتقادهای دینی در جهان اسلام رخ داده است، پدیده غلو و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده‌اند که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی بن ابی طالب علیه السلام و یا سایر ائمه اهل بیت یا افراد دیگر به الوهیت، حلول خداوند در آن‌ها، یا اتحاد خداوند با آنان قایل شده‌اند. ولی این بدان معنا نیست که شیعه امامیه هر عقیده‌ای که به امامان خود دارد؛ از قبیل: عصمت، رجعت، علم لدنی و... همه غلو باشد؛ زیرا شیعه در اعتقاد به این امور ادله‌ای متقن دارد.

### نشانه‌های غلو

عقایدی که از ویژگی غالیان شمرده شده و نشانه غلو به شمار می‌رود، عبارتند از: ۱- اعتقاد به الوهیت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از اولیای الهی؛ ۲- اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه اهل بیت‌علیهم السلام یا افرادی دیگر واگذار شده است؛ ۳- اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین یا ائمه دیگر یا فردی از مردم؛ ۴- اعتقاد به آگاهی فردی از عالم غیب، بدون آن که به او وحی یا الهام شود؛ ۵- اعتقاد به این که معرفت و محبت ائمه اهل بیت‌علیهم السلام انسان را از عبادت خداوند و انجام فرایض الهی بی‌نیاز می‌سازد. (۳۶۳) و اما اعتقادهایی که دلیل قطعی - از عقل یا نقل - بر آن‌ها اقامه شده؛ از قبیل: اعتقاد به عصمت اهل بیت‌علیهم السلام، و وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او ائمه اهل بیت‌علیهم السلام، اعتقاد به رجعت، علم لدنی امام و دیگر اعتقادهای شیعه که برای هر یک دلیل محکم و متقنی اقامه نموده است، نمی‌توان آن را غلو و تجاوز از حد نامید، بلکه عین حق و حقیقت است.

### موضع ائمه اهل بیت‌علیهم السلام در برابر غالیان

ائمه اهل بیت‌علیهم السلام با پدیده غلو و غالیان به شدت مخالفت نموده‌اند: امام صادق علیه السلام فرمود: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبدا عقاید آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلق خدایند. عظمت خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قایل به ربوبیتند». (۳۶۴) امام علی علیه السلام از غلات به درگاه خدا تبری جسته و عرض می‌کند: «بار خدایا! من از غلات تبری می‌جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصارا تبری جست. بار خدایا! آنان را تا ابد خوار و ذلیل گردان و هیچ یک از آنان را یاری مکن». (۳۶۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر عبدالله بن سبأ باد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام قایل به ربوبیت شد. سوگند به خدا که امیرالمؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که به ما نسبت دروغ دهد. گروهی در مورد ما مطالبی می‌گویند که ما قایل به آن نیستیم». (۳۶۶) امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: «لعنت خدا بر کسی باد که ما را پیامبر بداند». (۳۶۷)

### مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان

دانشمندان و متکلمان امامیه نیز به مقابله با غالیان پرداخته و آنان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبری جسته‌اند. شیخ صدوق می‌فرماید: «اعتقاد ما در مورد غلات و مفوضه آن است که آنان کافران به خدا می‌باشند». (۳۶۸) شیخ مفید می‌فرماید: «غلات گروهی از متظاهران به دین اسلامند که امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را به الوهیت و پیامبری نسبت داده‌اند. آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آنان دستور داد. ائمه دیگر نیز آنان را کافر و خارج از اسلام دانسته‌اند». (۳۶۹) علامه حلی می‌فرماید: «برخی از غلات به الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته‌ای دیگر به نبوت او معتقدند. و این باورها باطل است؛ زیرا ما اثبات

نمودیم که خدا جسم نیست و حلول در مورد خدا محال و اتحاد نیز باطل است. همچنین ثابت کردیم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است. (۳۷۰) حال جای بسی تعجب و تأسف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه شیعه امامیه به غلو در مورد ائمه طاهرين متهم می‌گردد؛ این پنداری بیش نیست؛ زیرا حقیقت غلو - چنان که قبلاً توضیح داده شد - تجاوز از حد است، همانند اعتقاد به مقام الوهیت و ربوبیت، یا نبوت و پیامبری ائمه اهل بیت علیهم السلام، ولی آنچه از شؤون الوهیت و از مختصات نبوت نیست هیچ ربطی به غلو در دین ندارد، بلکه در آن مواردی که به آنها معتقدند دلیل قانع کننده دارند و حقیقت داشته و گرافه نیست. مثلاً اعتقاد به عصمت، وصایت، رجعت، علم لدنی و... در حق اهل بیت علیهم السلام حقیقت داشته و برای آن ادله قطعی اقامه شده؛ از همین رو این گونه اعتقادات از غلو خارج است. اصولاً برخورداری از مقام عصمت و موهبت اعجاز و کرامت و آگاهی بر غیب، از مقامات اولیای بزرگ الهی است و اختصاص به پیامبران و امامان نیز ندارد. قرآن کریم از عصمت حضرت مریم خبر داده، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (۳۷۱) «خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهان برتری بخشید.» همچنین از کرامت یکی از یاران حضرت سلیمان خبر داده، می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ (۳۷۲) «و آن کس که اندکی به علم الهی دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدین جا آورم.» در احادیث اسلامی در بابی با عنوان «محدث» از کسانی که دارای این مقام بوده‌اند یاد شده است. محدث کسی را گویند که بدون این که دارای مقام نبوت بوده و ملک و فرشته را در خواب یا بیداری مشاهده کند، چیزی از عالم غیب به او الهام شود. محمد بن اسماعیل بخاری از ابوهیره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون این که دارای مقام نبوت باشند از غیب با آنان گفت و گو می‌شد.» (۳۷۳) در احادیث شیعه نیز از ائمه طاهرين علیهم السلام به عنوان (محدث) و از فاطمه زهرا علیها السلام به عنوان «محدثه» یاد شده است؛ چنان که کلینی روایات آن را در «کافی» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» آورده است.

### حد و میزان در غلو چیست؟

همان گونه که از تعریف لغوی استفاده شد، غلو به معنای تجاوز از حد به کار رفته است؛ حال بینیم حد و میزان چیست که تجاوز از آن غلو است و نرسیدن به آن تقصیر. در اینجا چهار احتمال وجود دارد؛ ۱ - مراد از حد و میزان، عرف باشد؛ یعنی هر چه زاید بر فهم عرف باشد غلو است. لکن این احتمال باطل بوده و انسان دین دار هرگز آن را قبول نمی‌کند، بلکه این میزان برای کسانی است که «لانیسک» بوده و برای دین ارزشی قایل نیستند. ۲ - مراد از آن، منزلت صحابه باشد؛ به این معنا که برای صحابه منزلتی قایل شویم که برای غیر آنها نیستیم و غلو را به میزان آن منزلت یا بالاتر از آن حد برای غیر صحابه بدانیم. برای این میزان و حد نیز دلیلی نداریم، بلکه این میزان از بارزترین مصادیق مصادره به مطلوب است؛ یعنی دلیل، عین مدعا است. ۳ - مراد از حد و میزان، مطالبی باشد که علمای اهل سنت از کتاب و سنت می‌فهمند. که این احتمال هم بدون دلیل است؛ زیرا چه مستندی در دست است که میزان و حد، فهم طایفه‌ای از امت باشد. ۴ - مراد از حد و میزان خود کتاب و سنت باشد که همین احتمال صحیح است و عقل و قرآن و سنت نیز آن را تأیید می‌کند.

### اعتراف به حق

بزرگان اهل سنت که اهل انصافند، چنین نظر دارند که وهابیان و متعصبان از مخالفان شیعه، متوجه اشتباه خود در مرحله شناخت انتسابی شیعه نیستند، و به همین جهت طبیعی است که بین شیعه و غالیان تفکیک نمی‌گذارند. اینک به عبارات برخی از این افراد اشاره می‌کنیم: ۱ - «انور جندی» اندیشمند سنی مصری در این باره می‌نویسد: «سزاوار است که یک پژوهشگر، هشیارانه بین شیعه و

غالیان - کسانی که امامان شیعه، سخت به آنان تاخته‌اند و در مورد نیرنگشان هشدار داده‌اند - جدایی افکنند». (۳۷۴) ۲ - «علی عبدالواحد وافی» دیگر نویسنده مصری در این باره می‌نویسد: «بسیاری از نویسندگان ما بین شیعه جعفری و فرقه‌های دیگر شیعه خلط کرده‌اند». (۳۷۵) ۳ - «محمد غزالی» امام سنّیان این دوران نیز تلاشی فراگیر برای تصحیح شیوه مطالعاتی مخالفان متعصب شیعه انجام داده و با اقتدار تمام در برابر آنان ایستاده و برای حل مشکل کسانی که خلط بین تشیع و غلو کرده‌اند، زحمات فراوانی کشیده است. او در این باره می‌گوید: «برخی از این دروغ‌گویان که بین شیعه و غالیان خلط نموده‌اند، شایع کرده‌اند که شیعه پیروان علی و سنّی‌ها پیروان محمدصلی الله علیه و آله هستند. و شیعه، علی را برای نبوت شایسته‌تر می‌داند و معتقد است که نبوت به غلط به دیگری تعلق گرفته است. این از تهمت‌های بسیار زشت و دروغ‌های پست است». (۳۷۶) او در جایی دیگر می‌گوید: «برخی از این گونه افراد به دروغ و به جهت وارونه کردن حقایق، به شیعه نسبت داده‌اند که معتقد به نقصان آیه‌های قرآن است». (۳۷۷) ۴ - «عبدالحمید جندی» یکی دیگر از دانشمندان اهل سنّت می‌نویسد: «کارهای غالیان را به شیعه نسبت دادند و با این کار تأثیری نابجا در برداشت دیگران نسبت به شیعه گذاشتند. و تهمت‌هایی به شیعه نسبت دادند که آنان از این تهمت‌ها بی‌زاری می‌جویند؛ مثل این که امام، همان خدا است...». (۳۷۸) ۵ - دکتر «طه حسین» نیز در این باره می‌گوید: «دشمنان شیعه همه چیز را به آنان نسبت می‌دهند و تنها به شنیده‌ها و دیده‌هایشان از شیعه بسنده نمی‌کنند بلکه بیشتر به آن‌ها می‌افزایند. و باز به این مقدار نیز اکتفا نمی‌کنند، بلکه همه این‌ها را به گردن یاران اهل بیت پیامبرعلیهم السلام می‌گذارند. آنان هم چون دزدان گردنه در کمین نشسته‌اند و تک تک گفته‌ها و کردار شیعیان را زیر نظر گرفته‌اند، و حتی بیش از آنچه شیعیان گفته یا انجام داده‌اند، به آنان نسبت می‌دهند، و شیعه را به مطالب عجیب و غریبی متهم می‌سازند». (۳۷۹) ۶ - دکتر «علی عبدالواحد وافی» نیز می‌گوید: «اختلاف بین ما سنّیان و شیعیان، هر قدر هم که بزرگ جلوه کند از دایره اجتهاد مشروع خارج نخواهد بود». (۳۸۰) ۷ - «سالم بهنساوی» نیز می‌گوید: «قرآن موجود در میان اهل سنّت، دقیقاً همان قرآن موجود در مساجد و خانه‌های شیعیان است». (۳۸۱) ۸ - «حسن البنا» از دانشمندان و رهبران جنبش اسلامی مصر، یکی از پرشورترین کسانی است که برای تصحیح سبک مطالعات شیعه‌شناسی وهابیان تلاش نموده و با نظریه پردازان همسانی تشیع و غلو به سختی در افتاده و از اینان بسیار تعجب کرده که چگونه مرتکب این اشتباه شده‌اند، با وجود آن که کتابخانه‌های دنیا لبریز از گنجینه‌هایی است که دانشمندان شیعه از خود به یادگار گذاشته‌اند. این عبارت را نیز عمر تلمسانی - شاگرد حسن البنا - از او نقل کرده است. (۳۸۲) ۹ - نویسنده معروف سنّی «عباس محمود عقاد» هم از آن‌هایی است که متوجه این انحراف شده تا جایی که «انیس منصور» نویسنده معروف مصری از او نقل می‌کند که گفته است: «اگر اجل به او مهلت دهد می‌خواهد پژوهشی منطقی درباره مذهب شیعه انجام دهد؛ زیرا یاوه‌هایی که به دروغ به شیعه نسبت می‌دهند چهره‌ای نامناسب از شیعه برای بسیاری از مردم نمایش داده است. ولی - مع الاسف - عمرش برای نوشتن این کتاب کفاف نداد». (۳۸۳) ۱۰ - «محمد کرد علی» مورخ سنّی نیز به سختی بر این گروه که فرقی بین شیعه و غالیان نمی‌گذارند تاخته، می‌گوید: «عقیده برخی از نویسندگان که می‌گویند: مذهب تشیع از بدعت‌های عبدالله بن سبأ است، خیال باطلی بیش نیست که از کم‌اندیشی آنان سرچشمه گرفته است. و هر کس موقعیت عبدالله بن سبأ را در شیعه بداند و از بی‌زاری آنان از او و گفتار و کردارش باخبر شود و کلمات دشمنان شیعه را که همگی از او بدگویی کرده‌اند دیده باشد، پی می‌برد که آن عقیده چقدر نادرست است». (۳۸۴) ۱۱ - «عمر تلمسانی» رهبر اخوان المسلمین نیز از جمله کسانی است که از یکی دانستن تشیع و غلو بسیار تعجب می‌کند و اظهار می‌دارد که «فقه شیعی از جهت قدرت و اوج تفکر در آن، دنیای اسلام را سیراب کرده است». (۳۸۵) ۱۲ - «محمد ابوزهره» یکی دیگر از پیشوایان اهل سنّت در عصر حاضر از این شیوه سخت‌هراسان گشته و تفسیر نادرست مخالفان شیعه از برخی تعبیرات کلامی این مذهب را مورد نقد قرار داده و درباره «تقیه» می‌گوید: «تقیه آن است که مؤمن از روی ترس از شکنجه یا به جهت دسترسی به هدف والایش که خدمت به دین خداست، برخی از عقاید خود را پوشیده بدارد. و این معنا ریشه در خود قرآن دارد...». (۳۸۶) او



در پاسخ و هابیان که عقیده شیعیان را درباره امام با عقیده غالیان یکی دانسته‌اند، می‌نویسد: «امامیه، مقام امام را به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌رساند». (۳۸۷) ۱۳ - استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می‌گویند: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می‌شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می‌رسد و من بر مقدار زیادی از آن‌ها اطلاع پیدا نمودم». (۳۸۸) ۱۴ - شیخ محمد ابوزهره نیز می‌نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه‌ای است اسلامی، ... هر چه می‌گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می‌کنند. آنان با همسایگان خود از سنی‌ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند». (۳۸۹) ۱۵ - استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می‌گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحان گفته‌اند می‌گویم و آن این است که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم». (۳۹۰) ۱۶ - استاد عبدالفتاح عبدالقاصد نیز می‌گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان‌های دفاع از عقیده اسلامی داشته است». (۳۹۱) ۱۷ - دکتر حامد حنفی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می‌گوید: «از اینجا می‌توانم برای خواننده متدبر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی‌ها گمان می‌کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبأ و دیگر شخصیت‌های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می‌کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده‌ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی‌توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد، به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد». (۳۹۲) او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبدالله بن سبأ زده می‌گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می‌گذرد و ما شاهد صدور فتوایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوی‌ای ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه‌های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته‌اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق‌های آنان محروم بوده‌اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (متوفای ۱۴۸ ه. ق) - پرچم‌دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفای ۱۵۰ ه. ق) و ابی عبدالله مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه. ق) و در همین جهت است که ابوحنیفه می‌گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره‌ها برده بود. و مالک بن انس می‌گوید: من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیدم». (۳۹۳) ۱۸ - استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می‌گوید: «بسیاری از بحث‌کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن‌ها متهم می‌نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی‌انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی‌اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه نموده‌اند». (۳۹۴)

درباره علل و عوامل پیدایش و گسترش نظریه همسانی تشیع و غلو به سه جهت می‌توان اشاره کرد: ۱ - جهل به معنای غلو ۲ - عدم شناخت مفهوم تشیع ۳ - عدم آگاهی از موضع‌گیری امامیه نسبت به غلو و غالبان «غلو» امری است که همه مذاهب اسلامی با آن به مخالفت پرداخته‌اند؛ زیرا قرآن و سنت شدیداً با آن به مقابله و مبارزه برخاسته است، ولی مشکل اساسی در جامعه اهل سنت؛ خصوصاً وهابیان، عدم درک صحیح از مفهوم و حدود و قیود غلو است. از زمانی که وهابیت پا گرفت تا به امروزه، این فرقه تعریفی عجیب و غریب را از مفهوم «غلو» رواج داده‌اند. تعریفی که سرانجام جز متهم نمودن دیگر مذاهب اسلامی را در پیش ندارد. دانشمند معاصر اهل سنت «یوسف قرضاوی» این حالت تأسف بار را که از کینه‌ها و عقده‌های چرکین وهابیان سرچشمه گرفته، چنین به تصویر می‌کشد: «وارونه جلوه دادن شعائر اسلامی و در هم شکستن نمادهای دینی و تخریب ارزش‌ها، آرزوی برخی از مسلمانان شده است. سال گذشته که از کشور عربستان دیداری داشتم، امری دهشت بار و تأسف‌آمیز را مشاهده کردم. مجموعه‌ای از کتاب‌ها منتشر شده بود که دانشمندان و بزرگان را هدف تیرهای اتهام و شماتت خود قرار می‌داد. کتاب‌هایی که به توسط برخی از هواداران سلفیته نوشته شده بود. آنان هیچ دانشمند پیشین و معاصر را از تهمت و افترا و مذمت و بدگویی بی‌بهره نگذاشته‌اند. هر کسی را به گونه‌ای زیر سؤال برده و در این جهت بین مرده و زنده فرقی نگذاشته‌اند.» (۳۹۵) «محمد غزالی» پیشوای سنیان معاصر، فهم وهابیان را از دین فهمی غریب و نامأنوس دانسته و آن را خطرناک‌ترین دشمن اسلام می‌شمارد. او می‌گوید: «رشد اسلام‌گرایی از چند سو تهدید می‌شود که خطرناک‌ترین آن‌ها، نوعی تفکر مذهبی در لباس بنیادگرایی تندرو است که حتی سلفیان راستین نیز از آن بیزارند.» (۳۹۶)

### اعتقاد ما درباره اولیای الهی

ما معتقدیم که اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله بنده خدایند که مالک هیچ ضرر و نفع و موت و حیات و نشور به جز با اذن خدا نیستند. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...»؛ (۳۹۷) «بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد...». ولی آنان در عین این که از جنس بشرند، دارای امتیازاتی هستند که دیگران در آن‌ها شریک نمی‌باشند. لذا در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمَنِي وَيَسْقِينِي»؛ (۳۹۸) «من همانند هیئت شما نیستم، همانا من نزد پروردگارم بیتوته می‌کنم در حالی که او مرا اطعام داده و سیراب می‌کند.» ملاحظه این که اولیای الهی و در رأس آن‌ها پیامبران، در تمام امور همانند سایر افراد بشرند، دیدگاه مشرکان عصر جاهلیت بوده است و در قرآن کریم شواهد بسیاری بر آن وجود دارد. خداوند سبحان درباره قوم نوح می‌فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»؛ (۳۹۹) «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم.» و درباره قوم موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید: «فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِبَادُونَ»؛ (۴۰۰) «آن‌ها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم آن‌ها بردگان ما هستند.» قوم ثمود به پیامبر خود عرض کردند: «مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ (۴۰۱) «تو فقط بشری همچون مایی، اگر راست می‌گویی آیت و نشانه‌ای بیاور.» اصحاب ائمه که به حضرت شعیب علیه السلام عرض کردند: «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسِيحِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَطَّقَكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ (۴۰۲) «تو فقط از افسون شدگانی. تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی.» مشرکان عصر جاهلیت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله عرض کردند: «مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»؛ (۴۰۳) «چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» و لذا در حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «تَنَامَ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»؛ (۴۰۴) «چشمم می‌خوابد ولی قلبم بیدار است.» و نیز در حدیث صحیح آمده است: «إِنِّي أُرَاكُم مِّنْ وَرَاءِ ظَهْرِي كَمَا أُرَاكُم مِّنْ أَمَامِي»؛ (۴۰۵) «من شما را از پشت سرم مشاهده می‌کنم همان‌گونه که از جلو می‌بینم.» و نیز در حدیث

صحیح آمده است: «أوتیت مفاتیح خزائن الأرض»؛ (۴۰۶) «به من کلیدهای خزینه‌های زمین داده شده است.» رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی گرچه از دار دنیا رحلت کرده‌اند ولی دارای حیات برزخی می‌باشند، همان‌گونه که در جای خود به آن پرداخته‌ایم.

## امور مشترک بین خالق و مخلوق

### اشاره

اگر خالق و مخلوق در اموری با یکدیگر مشترک باشند، این امر با تنزیه باری تعالی منافاتی ندارد، در صورتی که بازگشت این امور بالإصالة به خداوند متعال باشد، ولی وهابیان انتساب آن امور را به مخلوق، شرک به خدا می‌دانند. و این جهل محض از آنان است؛ زیرا خداوند سبحان به هر کس که بخواهد و آن‌گونه که اراده کند تفضل کرده و او را تکریم نماید و مقام او را از دیگر افراد بشر بالا می‌برد، در عین این که مقام بشریت او محفوظ است؛ زیرا آن مقام و منزلت و کمال، اکتسابی بوده و به اذن و فضل و اراده خداوند است نه به قوت و تدبیر و امر مخلوق، گرچه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. چه بسیار کمالاتی که مطابق نصوص، حق خداوند متعال است ولی خداوند آن‌ها را به اولیای خود و در رأس آن‌ها رسول گرامی اسلام مرحمت فرموده است که از آن جمله عبارت است از:

### ۱ - شفاعت

خداوند سبحان در عین این که می‌فرماید: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا»؛ (۴۰۷) «بگو: تمام شفاعت از آن خداست.» ولی در حق دیگران نیز به اذن و اراده خود ثابت کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ (۴۰۸) «کیست که در نزد خدا جز به فرمان او شفاعت کند؟» و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أوتیت الشفاعة»؛ (۴۰۹) «به من شفاعت داده شده است.» و نیز فرمود: «أنا أول شافع ومشفع»؛ (۴۱۰) «همانا من اولین شفاعت کننده و شفاعت شده هستم.»

### ۲ - علم غیب

خداوند متعال در عین این که می‌فرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛ (۴۱۱) «بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا.» ولی در جای دیگر تصریح می‌کند که پیامبرش را از علم غیب مطلع ساخته است؛ آنجا که می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رِسُولٍ»؛ (۴۱۲) «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

### ۳ - هدایت

خداوند سبحان در عین این که می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (۴۱۳) «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.» ولی در جایی دیگر خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (۴۱۴) «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی.»

### ۴ - رأفت و رحمت

خداوند سبحان درباره خود می‌فرماید: «إِنَّهُمْ رَعُوفٌ رَحِيمٌ»؛ (۴۱۵) «او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.» ولی در عین حال درباره پیامبرش نیز می‌فرماید: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ»؛ (۴۱۶) «او نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است.»

## تعظیم اولیای الهی

وهابیان بین تعظیم و عبادت، فرق نگذاشته و بین آن دو خلط کرده‌اند و گمان نموده‌اند که هر نوع از انواع تعظیم، عبادت کسی است که تعظیم می‌گردد. آنان گمان کرده‌اند که ایستادن در مقابل ولی خدا و بوسیدن دست او، تعظیم پیامبر و اولیای الهی، اطلاق «مولی و سید» بر آنان و ایستادن در مقابل آنان با ادب و وقار و خضوع، غلوی است که منجر به عبادت غیر خداوند خواهد شد، در حالی که این چنین نیست؛ زیرا مطابق آیات قرآنی حضرت آدم علیه السلام مسجود ملائکه قرار گرفت، آنجا که می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»؛ (۴۱۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس...» و نیز می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»؛ (۴۱۸) «همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند.» و نیز در حق حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»؛ (۴۱۹) «او پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.» و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا \* لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّزُوهُ وَ تُوقِّرُوهُ...»؛ (۴۲۰) «به یقین ما تو را گواه (به اعمال آن‌ها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید...» و نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»؛ (۴۲۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید.» و نیز می‌فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»؛ (۴۲۲) «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.» طبرانی و ابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک نقل کرده که گفت: «كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرَ مَا يَتَكَلَّمُ مِمَّا تَتَكَلَّمُ...»؛ (۴۲۳) «ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم گویا که بر سرهای ما پرنده‌ای نشسته است؛ هیچ کدام از ما سخن نمی‌گفت...» حاصل این که دو امر مهم است که انسان باید در نظر داشته باشد: یکی وجوب تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا- بردن رتبه او بر دیگر خلائق و دیگری اعتقاد به ربوبیت و الوهیت خداوند و این که او تنها و مستقل در این دو امر است. و لذا اگر کسی در حق ولی خداوند سبحان تعظیم کرد، و یا حتی مبالغه در آن نمود ولی او را متصف به صفات خداوند نکرد به حق رفته و نمی‌توان او را متصف به کفر و شرک نمود؛ خصوصاً آن که مجاز عقلی و استعاره و کنایه و تشبیه در کلمات بزرگان حتی در قرآن و حدیث نیز به کار گرفته شده است.

## سلسله کتاب‌های پیرامون و هابیت

- ۱ - شناخت سلفی‌ها (وهابیان) ۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار و هابیت ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان ۴ - مبانی اعتقادی و هابیت ۵ - موارد شرک نزد وهابیان ۶ - توسل ۷ - زیارت قبور ۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

## پی نوشت ها

### ۱ تا ۱۵۰

- (۱) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹. (۲) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲. (۳) همان. (۴) همان، ص ۵۶۱. (۵) پیشین، ص ۵۸۶.
- (۶) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۷۲۲. (۷) همان، ص ۷۴۶ و ۷۴۷. (۸) مخالفة الوهابیة للقرآن و السنّة، ص ۳ و ۴. (۹) ر.ک: أعمدة

الاستعمار، خیری حماد؛ تاریخ نجد، عبدالله فیلی؛ مذاکرات حایم و ایمن اولین رئیس وزراء اسرائیل؛ مذاکرات مستر همفر. (۱۰) سوره نحل، آیه ۳۶. (۱۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹. (۱۲) سوره بقره، آیه ۱۶۳. (۱۳) سوره اخلاص، آیه ۱. (۱۴) سوره مؤمنون، آیه ۹۱. (۱۵) سوره ذاریات، آیه ۵۱. (۱۶) سوره رعد، آیه ۱۶. (۱۷) سوره فاطر، آیه ۳. (۱۸) سوره فاتحه، آیه ۲. (۱۹) سوره انعام، آیه ۱۶۴. (۲۰) سوره اسراء، آیه ۲۳. (۲۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴. (۲۲) سوره نحل، آیه ۳۶. (۲۳) لسان العرب، ماده عبد. (۲۴) قاموس المحيط، ماده عبد. (۲۵) مفردات راغب، ماده عبد. (۲۶) سوره مائده، آیه ۵۴. (۲۷) سوره بقره / آیه ۳۴. (۲۸) سوره اعراف، آیه ۱۲. (۲۹) سوره اعراف، آیه ۲۸. (۳۰) سوره یوسف، آیه ۱۰۰. (۳۱) منهج الرشاد، ص ۲۴. (۳۲) سوره حجر، آیه ۹۶. (۳۳) سوره مریم، آیه ۸۱. (۳۴) سوره مائده، آیه ۷۲. (۳۵) سوره آل عمران، آیه ۵۱. (۳۶) سوره توبه، آیات ۱۷ و ۱۸. (۳۷) سوره اسراء، آیه ۲۴. (۳۸) همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» به آن‌ها اشاره کردیم. (۳۹) سوره توبه، آیه ۳۱. (۴۰) سوره عنکبوت، آیه ۱۷. (۴۱) سوره سبأ، آیه ۲۲. (۴۲) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹. (۴۳) التندیّد لمن عدد التوحید، ص ۳۰. (۴۴) التندیّد لمن عدد التوحید، ص ۳۴ و ۳۵. (۴۵) پیشین. (۴۶) فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸. (۴۷) القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷. (۴۸) سوره لقمان، آیه ۲۵. (۴۹) سوره انعام، آیه ۱۶۱. (۵۰) سوره یونس، آیه ۱۰۵. (۵۱) سوره مائده، آیه ۱۷. (۵۲) سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۸. (۵۳) سوره نساء، آیه ۴۸. (۵۴) سوره لقمان، آیه ۱۳. (۵۵) سوره حج، آیه ۳۱. (۵۶) سوره مائده، آیه ۷۲. (۵۷) سوره نساء، آیه ۱۱۶. (۵۸) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷. (۵۹) سوره زمر، آیه ۶۵. (۶۰) سوره انعام، آیه ۱۵۱. (۶۱) سوره توبه، آیه ۲۸. (۶۲) سوره توبه، آیه ۳. (۶۳) سوره هود، آیات ۲۵ و ۲۶. (۶۴) سوره رعد، آیه ۳۶. (۶۵) سوره انبیاء، آیه ۱۰۸. (۶۶) سوره ممتحنه، آیه ۴. (۶۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷. (۶۸) سوره یوسف، آیه ۴۰. (۶۹) سوره حج، آیه ۷۱. (۷۰) سوره یونس، آیه ۶۶. (۷۱) سوره انبیاء، آیه ۲۴. (۷۲) سوره یونس، آیه ۷۸. (۷۳) سوره نساء، آیه ۱۵۳. (۷۴) سوره بقره، آیه ۲۱۰. (۷۵) سوره یونس، آیه ۱۸. (۷۶) سوره یس، آیه ۷۴. (۷۷) سوره مریم، آیه ۸۱. (۷۸) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳. (۷۹) سوره شعراء، آیات ۷۱ - ۷۴. (۸۰) سوره بقره، آیه ۱۷۰. (۸۱) سوره سبأ، آیه ۴۳. (۸۲) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲. (۸۳) سوره یوسف، آیه ۹۳. (۸۴) همان. (۸۵) سوره بقره، آیه ۶۰. (۸۶) سوره نمل، آیه ۴۰. (۸۷) کشف الشبهات، ص ۷۰. (۸۸) فتح المجید، ص ۶۸. (۸۹) الرد علی الرافضه. (۹۰) سوره غافر، آیه ۶۰. (۹۱) سوره مائده، آیه ۳۵. (۹۲) التندیّد لمن عدد التوحید، ص ۳۰ و ۳۱. (۹۳) ترتیب العین، ص ۵۶. (۹۴) لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱. (۹۵) سوره بقره، آیه ۲۲۷. (۹۶) سوره طه، آیه ۱۱۲. (۹۷) سوره حجرات، آیه ۹. (۹۸) سوره توبه، آیه ۱۱۹. (۹۹) سوره مجادله، آیه ۲۲. (۱۰۰) سوره حجرات، آیه ۱۴. (۱۰۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب فضائل علی علیه السلام. (۱۰۲) بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق. (۱۰۳) سوره حدید، آیه ۲۰. (۱۰۴) المواقف، ۳۸۸. (۱۰۵) قواعد المرام، ص ۱۷۱. (۱۰۶) ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳. (۱۰۷) العروة الوثقی، کتاب الطهاره، مبحث النجاسات. (۱۰۸) سوره نمل، آیه ۱۴. (۱۰۹) تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴. (۱۱۰) الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸. (۱۱۱) المواقف، ص ۳۹۲. (۱۱۲) شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷. (۱۱۳) ردّ المختار علی الدرّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷. (۱۱۴) سوره نحل، آیه ۱۲۵. (۱۱۵) مفاهیم يجب أن تصحح، به نقل از او، ص ۷۲. (۱۱۶) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷. (۱۱۷) برای مجموع این احادیث ر.ک: جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۸. (۱۱۸) مفردات راغب، ماده «سلم». (۱۱۹) سوره انعام، آیه ۱۴. (۱۲۰) سوره آل عمران، آیه ۶۷. (۱۲۱) سوره بقره، آیه ۱۰۸. (۱۲۲) سوره آل عمران، آیه ۱۶۷. (۱۲۳) سوره حجرات، آیه ۱۴. (۱۲۴) سوره زخرف، آیه ۶۹. (۱۲۵) سوره نساء، آیه ۶۵. (۱۲۶) سوره بقره، آیه ۱۳۱. (۱۲۷) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱. (۱۲۸) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱. (۱۲۹) السیره النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹. (۱۳۰) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۱. (۱۳۱) همان، ص ۷۸. (۱۳۲) پیشین، ج ۱۰، ص ۶۳. (۱۳۳) همان، ص ۴۳. (۱۳۴) همان، ص ۶۴. (۱۳۵) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶. (۱۳۶) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹. (۱۳۷) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹. (۱۳۸) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۸۶ و ۸۷ و ۹۹. (۱۳۹) همان، ج ۹، ص ۲۳۸ و ۲۳۹. (۱۴۰) الدرر السنیة، ج ۸ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹. (۱۴۰) الدرر السنیة،

ج ۲، ص ۱۴۱.۷۷ (پیشین. ۱۴۲) همان، ج، ص ۱۴۳.۵۴ (همان، ج ۱۰، ص ۱۴۴.۱۱۳) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۱۳.۱۴۵ (همان، ج ۸، ص ۱۴۶.۵۷) همان، ج ۱۰، ص ۱۴۷.۲۵ (پیشین، ج ۱۰، ص ۱۴۸.۸) همان، ج ۱، ص ۱۴۹.۶۳ (همان، ج ۱۰، ص ۱۹۳.۱۵۰) همان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

## ۳۱۰ تا ۱۵۱

(۱۵۱) الدرر السنیة، ج ۲، ص ۱۵۲.۵۹ (همان، ج ۱، ص ۱۵۳.۵۳) الدرر السنیة، ج ۱، ص ۱۵۴.۱۱۷ (همان، ص ۱۵۵.۱۲۰) همان، ص ۱۶۰.۱۵۶ (پیشین، ص ۱۵۷.۲۳۴) كشف الشبهات، ص ۱۵۸.۴۹ (كشف الشبهات، ص ۴۹ و ۱۵۹.۵۰) سورة زمر، آیه ۳. ۱۶۰ (سورة مائده، آیه ۱۱۶. ۱۶۱) سورة مائده، آیه ۷۳. ۱۶۲ (كشف الشبهات، ص ۱۶۳.۵۰) سورة مائده، آیه ۳۵. ۱۶۴ (سورة نساء، آیه ۶۴. ۱۶۵) سورة يوسف، آیه ۹۷. ۱۶۶ (كشف الشبهات، ص ۱۶۷.۷) سورة لقمان، آیه ۲۵. ۱۶۸ (سورة عنكبوت، آیه ۱۷. ۱۶۹) سورة سبأ، آیه ۲۲. ۱۷۰ (التنديد لمن عدّد التوحيد، ص ۱۷۱.۳۴) داعية و ليس نبياً، حسن بن فرحان مالکی، ص ۱۷۲.۴۸ (مجموع فتاوا، بن باز، ج ۱، ص ۱۷۳.۴۰۸) همان، ص ۱۷۴.۴۱۷ (مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۱۷۵.۷۶۵) مقدمة الآيات البينات في عدم سماع الاموات، نعمان آلوسی. ۱۷۶ (مفاتيح الغيب، ج ۴، ص ۱۷۷.۱۴۹) سورة فجر، آیات ۲۷ - ۳۰. ۱۷۸ (سورة واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴. ۱۷۹) سورة زمر، آیه ۴۲. ۱۸۰ (سورة آل عمران، آیه ۱۶۹. ۱۸۱) سورة نساء، آیه ۶۹. ۱۸۲ (سورة حديد، آیه ۴. ۱۸۳) سورة بقره، آیه ۱۱۵. ۱۸۴ (سورة ق، آیه ۱۶. ۱۸۵) سورة غافر، آیه ۱۹. ۱۸۶ (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب قتل ابی جهل. ۱۸۷) همان، ج ۲، ص ۱۲۳، باب المیت یسمع خفق النعال. ۱۸۸ (کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۱۹ و ۶۲۰، رقم ۴۶۰۸۰. ۱۸۹) سورة اعراف، آیات ۷۸ و ۷۹. ۱۹۰ (همان، آیات ۹۱ - ۹۳. ۱۹۱) سورة زخرف، آیه ۴۵. ۱۹۲ (الفتاوی، شلتوت، ص ۱۹. ۱۹۳) فتاوی شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام، ص ۱۹۴.۴۳۱ (الروح، ابن قیم، ص ۹. ۱۹۵) همان. ۱۹۶ (الروح، ص ۹. ۱۹۷) همان. ۱۹۸ (فیض القدير، ج ۵، ص ۴۸۷. ۱۹۹) حقیقه التوسل و الوسيله، موسی محمد علی، ص ۲۴۲. ۲۰۰ (الروح، ص ۸. ۲۰۱) فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵. ۲۰۲ (تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷. ۲۰۳) صحیح ترمذی، کتاب فضائل القرآن. ۲۰۴ (مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱. ۲۰۵) فیض القدير، ج ۳، ص ۱۸۴. ۲۰۶ (سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۰۷. ۶۲۱) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم ۲۲۴۲. ۲۰۸ (پیشین، ص ۵۰۶. ۲۰۹) سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۷۵۶، رقم ۹۳. ۲۱۰ (حقیقه التوسل و الوسيله، موسی محمد علی، ص ۲۷۱. ۲۱۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱. ۲۱۲ (پیشین، ج ۹، ص ۲۴؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۱. ۲۱۳) طرح التشریب فی شرح التقریب، ج ۳، ص ۲۹۷. ۲۱۴ (مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴. ۲۱۵) فیض القدير، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح الشفاء، ج ۱، ص ۱۰۲. ۲۱۶ (رجوع شود به بحث استغاثه. ۲۱۷) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۱. ۲۱۸ (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸. ۲۱۹) ابن حجر، المطلب العالیة، ج ۴، ص ۲۳. ۲۲۰ (حقیقه التوسل و الوسيله، ص ۲۶۵، به نقل از حاکم. ۲۲۱) پیشین، ص ۲۵۷. ۲۲۲ (الروح، ص ۱۶ - ۱۸. ۲۲۳) همان. ۲۲۴ (همان. ۲۲۵) همان. ۲۲۶ (الروح، ص ۱۶ - ۱۸. ۲۲۷) همان. ۲۲۸ (همان. ۲۲۹) همان، ص ۱۸ و ۱۹. ۲۳۰ (پیشین. ۲۳۱) همان. ۲۳۲ (الروح، ص ۱۸ و ۱۹. ۲۳۳) سورة طور، آیه ۲۱. ۲۳۴ (شفاء الصدور بشرح حال الموتی و القبور، ص ۴۰۲ - ۴۰۶. ۲۳۵) سورة غافر، آیه ۷. ۲۳۶ (سورة شوری، آیه ۵. ۲۳۷) سورة حشر، آیه ۱۰. ۲۳۸ (ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیت. ۲۳۹) پیشین. ۲۴۰ (ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیت. ۲۴۱) ر.ک: همان، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۸؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۵۹۸ - ۶۰۲، رقم ۱۷۰۵۰ - ۱۷۰۷۱؛ الروح، ص ۱۱۸ - ۱۲۱. ۲۴۲) ر.ک: صریح البیان، شیخ عبدالله حبشی، ص ۱۷۶. ۲۴۳ (سورة روم، آیه ۵۲. ۲۴۴) سورة فاطر، آیه ۲۲. ۲۴۵ (الروح، ص ۴۵ - ۴۶. ۲۴۶) مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵. ۲۴۷ (الاستغاثه. ۲۴۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱. ۲۴۹ (اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، فتاوی رقم ۷۲۱۰. ۲۵۰) المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶. ۲۵۱) مجموع فتاوی و

مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳. ۲۵۲) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة، رقم فتوا ۹۶۹۶. ۲۵۳) فتاوی اسلامیة، ج ۱، ص ۲۵۱. ۲۵۴) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳. ۲۵۵) مجموع فتاوی و رسائل، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۳۰۲. ۲۵۶) فتاوی اسلامیة، ج ۲، ص ۲۰. ۲۵۷) مجلّة البحوث الاسلامیة، ج ۳۹، ص ۱۴۲. ۲۵۸) مجلّة الدعوة، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷. ۲۵۹) مجموع الفتاوی، ابن عثیمین، رقم ۳۶۶. ۲۶۰) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، فتاوی ۳۰۱۹. ۲۶۱) السؤال علی الهاتف، ابن عثیمین، به نقل از کتاب البدع و المحدثات، ص ۲۵۹. ۲۶۲) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۰. ۲۶۳) مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۶۰. ۲۶۴) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۲، ص ۱۶. ۲۶۵) مجمع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۵۷. ۲۶۶) اللجنة الدائمة، رقم فتوا ۱۲۰۷. ۲۶۷) مجموع فتاوی بن باز، ص ۷۷۷. ۲۶۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۵، ص ۱۱۹. ۲۶۹) اللجنة الدائمة، رقم ۷۴۸۲. ۲۷۰) همان، رقم ۳۵۸۲. ۲۷۱) فتاوی التعزیة، ص ۱۴۳. ۲۷۲) المنتقى من فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۲. ۲۷۳) اللجنة الدائمة، رقم ۶۱۶۷. ۲۷۴) فتاوی ابن عثیمین، ج ۱، ص ۲۱. ۲۷۵) فتاوی التعزیة، ص ۳۵. ۲۷۶) اللجنة الدائمة من الفتوی، رقم ۴۱۶۰. ۲۷۷) دلیل الأخطاء التي يقع فيها الحاج و المعتمر، ص ۴۳. ۲۷۸) البدعة، ابن فوزان، ص ۳۰ و ۳۱. ۲۷۹) اللجنة الدائمة، رقم فتوا ۵۳۰۳. ۲۸۰) دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷. ۲۸۱) فتاوی الاسلامیة، ج ۴، ص ۴۰۸. ۲۸۲) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۸، ص ۴۸. ۲۸۳) نور علی الدرب، ص ۴۳. ۲۸۴) اللجنة الدائمة من الفتوی، رقم ۴۹۹۴. ۲۸۵) فتاوی الاسلامیة، ج ۴، ص ۱۷. ۲۸۶) اللجنة الدائمة من الفتوی، رقم ۳۳۰۳. ۲۸۷) اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیة، ص ۲۶۹. ۲۸۸) دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۳، ص ۴۵۶. ۲۸۹) احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۵۱. ۲۹۰) المدخل، ابن الحاج، ص ۲۱۷. ۲۹۱) همان، ج ۲، ص ۲۲۴. ۲۹۲) صحیح بخاری، ح ۲۶۹۷؛ صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸. ۲۹۳) صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸. ۲۹۴) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶. ۲۹۵) صحیح مسلم، ح ۸۶۷. ۲۹۶) سورة فتح، آیه ۲۳. ۲۹۷) سورة انفال، آیه ۳۸. ۲۹۸) سورة كهف، آیه ۵۵. ۲۹۹) المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴. ۳۰۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۴. ۳۰۱) وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۴۷. ۳۰۲) پیشین، ج ۵، ص ۷۲. ۳۰۳) ر.ک: العین، ج ۲، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۶؛ صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۱۸۳؛ مفردات راغب، ماده بدع. ۳۰۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶. ۳۰۵) همان، خطبه ۱۶۱. ۳۰۶) همان، خطبه ۱۴۵. ۳۰۷) جامع العلوم والحکم، ص ۱۶۰. ۳۰۸) فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹. ۳۰۹) رسائل شریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴. ۳۱۰) بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲.

## ۴۲۳۶۳۱۱

۳۱۱) سورة توبه، آیه ۳۱. ۳۱۲) اصول کافی، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرك؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۰. ۳۱۳) سورة حدید، آیه ۲۷. ۳۱۴) اصول کافی ج ۱۲، کتاب فضل العلم، باب الدع؛ جامع الاصول، ح ۳۹۷۴. ۳۱۵) سورة یونس، آیه ۵۹. ۳۱۶) سورة بقره، آیه ۷۹. ۳۱۷) صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۲، کتاب العلم؛ صحیح بخاری، ج ۹، باب الاعتصام بالکتاب والسنة. ۳۱۸) سورة انفال، آیه ۶۰. ۳۱۹) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۷. ۳۲۰) سورة شوری، آیه ۲۳. ۳۲۱) سورة ابراهیم، آیه ۵. ۳۲۲) سورة اعراف، آیه ۱۵۷. ۳۲۳) سورة هود، آیه ۱۲۰. ۳۲۴) سورة حج، آیه ۳۲. ۳۲۵) سورة نور، آیات ۳۶ و ۳۷. ۳۲۶) سورة اعراف، آیه ۲۰۴. ۳۲۷) سورة نساء، آیه ۱۴۱. ۳۲۸) سورة مائده، آیه ۲. ۳۲۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹. ۳۳۰) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۱۹. ۳۳۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۰۷۱. ۳۳۲) تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل، محمد غزالی، ص ۱۰۲ به نقل از طبرانی. ۳۳۳) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۱۱۶۲۳. ۳۳۴) البدعة، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۱۶ و ۱۷. ۳۳۵) سورة انعام، آیه ۳۸. ۳۳۶) سورة اسراء، آیه ۱۲. ۳۳۷) سورة نحل، آیه ۸۹. ۳۳۸) کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲. ۳۳۹) سورة اسراء، آیه ۱۵. ۳۴۰) سورة بقره، آیه ۲۸۶. ۳۴۱) صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۰۶. ۳۴۲) سورة اعراف، آیه ۳۲. ۳۴۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۷۹. ۳۴۴) سورة بقره، آیه ۱۸۵. ۳۴۵) سورة نساء، آیه ۲۸. ۳۴۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶، ح ۳۴۷. ر.ک:

النهاییه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۹. ۳۴۸) سوره انعام، آیه ۱۴۵. ۳۴۹) الحلال و الحرام، ص ۳۳ - ۳۵۰. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴ و ۲۹۵. ۳۵۱) القوال الفصل، ص ۴۹. ۳۵۲) المدخل، ج ۲، ص ۱۰. ۳۵۳) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۷۱ و ۲۷۲. ۳۵۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۳۵. ۳۵۵) سوره احزاب، آیه ۳۳. ۳۵۶) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰. ۳۵۷) فجر الاسلام، ص ۳۳۰. ۳۵۸) تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴. ۳۵۹) الصلوة بین التصوف و التشیع، فصل غلات. ۳۶۰) لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۲. ۳۶۱) سوره مائده، آیه ۷۷. ۳۶۲) همان، آیه ۷۲. ۳۶۳) بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶. ۳۶۴) پیشین، ص ۲۶۵ به نقل از امالی شیخ طوسی. ۳۶۵) همان. ۳۶۶) پیشین، ص ۲۸۶ به نقل از رجال کشی. ۳۶۷) همان، ۲۹۶. ۳۶۸) الاعتقادات، ص ۷۱. ۳۶۹) تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹. ۳۷۰) أنوار الملکوت، ص ۲۰۲. ۳۷۱) سوره آل عمران، آیه ۴۲. ۳۷۲) سوره نمل، آیه ۴۰. ۳۷۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹۵. ۳۷۴) الاسلام و حرکت التاریخ، ص ۴۲۱. ۳۷۵) بین الشیعة و اهل السنه، ص ۱۱. ۳۷۶) رساله التقرب، شماره ۳، سال اول، شعبان ۱۴۱۴، ص ۲۵۰. ۳۷۷) لیس من الاسلام، محمّد غزالی، ص ۴۸. ۳۷۸) الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۲۳۵. ۳۷۹) علی و بنوّه، ص ۲۵. ۳۸۰) بین الشیعة و السنه، ص ۴. ۳۸۱) السنه المفتری علیها، سالم بهنساوی، ص ۶. ۳۸۲) ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی، ص ۲۵۰. ۳۸۳) لعلک تضحک، ص ۲۰۱. ۳۸۴) خطط الشام، محمّد کرد علی، ج ۶، ص ۲۵۱. ۳۸۵) مجله العالم الاسلامی، شماره ۹۱. ۳۸۶) الامام صادق علیه السلام، محمّد ابوزهره، ص ۲۲. ۳۸۷) پیشین، ص ۱۵۱. ۳۸۸) تاریخ التشریع الاسلامی. ۳۸۹) تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۳۹. ۳۹۰) مجله رساله الثقلین، شماره ۲، سال اول ۱۴۱۳ (ه. ق.)، ص ۲۵۲. ۳۹۱) فی سبیل الوحده الاسلامیة. ۳۹۲) نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳. ۳۹۳) عبد الله بن سبأ، عسکری، ج ۱، ص ۱۳. ۳۹۴) مع رجال الفکر فی القاهره، ص ۴۰. ۳۹۵) الشیخ الغزالی كما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوی، ص ۲۶۳. ۳۹۶) هموم داعیة، محمّد غزالی، ص ۱۵۲؛ سرّ تأخر العرب، محمّد غزالی، ص ۵۲. ۳۹۷) سوره اعراف / آیه ۱۸۸. ۳۹۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ صحیح احمد، ج ۳، ص ۸. ۳۹۹) سوره هود، آیه ۲۷. ۴۰۰) سوره مؤمنون، آیه ۴۷. ۴۰۱) سوره شعراء، آیه ۱۵۴. ۴۰۲) سوره شعراء، آیه ۱۸۵ - ۱۸۶. ۴۰۳) سوره فرقان، آیه ۷. ۴۰۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸. ۴۰۵) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۸. ۴۰۶) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۴. ۴۰۷) سوره زمر، آیه ۴۴. ۴۰۸) سوره بقره، آیه ۲۵۵. ۴۰۹) قرطبی، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۴۲. ۴۱۰) سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶. ۴۱۱) سوره نمل، آیه ۶۵. ۴۱۲) سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷. ۴۱۳) سوره قصص، آیه ۵۶. ۴۱۴) سوره شوری، آیه ۵۲. ۴۱۵) سوره توبه، آیه ۱۱۷. ۴۱۶) سوره توبه، آیه ۱۲۸. ۴۱۷) سوره بقره، آیه ۳۴. ۴۱۸) سوره حجر، آیه ۳۰. ۴۱۹) سوره یوسف / آیه ۱۰۰. ۴۲۰) سوره فتح، آیه ۸ - ۹. ۴۲۱) سوره حجرات، آیه ۱. ۴۲۲) سوره نور، آیه ۶۳. ۴۲۳) مستدرک، ج ۴، ص ۴۰۰.

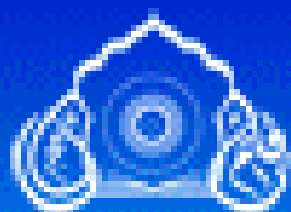
### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب



از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن

بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

